

# آیا سرمایه‌داری جهانی می‌تواند دوام آورد؟

ویلیام ای. رابینسون  
دانشگاه کالیفرنیا، سن‌تا باربارا  
ترجمه‌ی: پویا صابریزاده

## چند نکته درباره‌ی چیستی و چرایی این مقاله:

مهم‌ترین نکته‌ای که توجه خواننده‌ی پژوهشگر را جلب می‌کند شاید این نکته باشد که رابینسون با استفاده از آمارهای دقیق و ارجاعات مکرر به دیگر پژوهش‌های معتبر، مقاله‌ای نگاشته که آن را «توضیحی به‌همراه برخی بندهای نظری ماهیتاً آزمایشی» می‌خواند که در آن «تمام نتیجه‌گیری‌ها مقدماتی‌اند». به‌گمان ما، این محقق پُرکار، بدین‌سان خوانندگان دانشمند را به‌نقد و بررسی مقاله به‌منظور تدقیق و ارتقای داده‌های تئوریک نهفته در آن ترغیب می‌کند.

مسائل کلیدی که در این مقاله مطرح می‌شود، بدون تقدم و تأخر، همانند قطعات شاکله یک پازل،

ارائه‌ی تصویری کلی از روند تغییر و تحولات جهانی در عرصه‌های گوناگون است:

- «سرمایه‌داری جهانی در آستانه‌ی موج دیگری از بازسازی و گشتار براساس دیجیتالی کردن بسیار عمیق‌تر تمامی جامعه و اقتصاد جهانی است. در هسته‌ی این موج جدید گسترش، فن‌آوری اطلاعات پیشرفته‌تر یا فن‌آوری‌های موسوم به انقلاب صنعتی چهارم قرار دارد. فن‌آوری‌های درحال ظهور که با هوش مصنوعی و جمع‌آوری، پردازش و تحلیل مقادیر عظیم داده‌های بزرگ هدایت می‌شود، شامل آموزش ماشینی، اتوماسیون و رباتیک، نانو و بیوتکنولوژی، اینترنت اشیا، رایانش ابری و کوانتومی، چاپگری سه بُعدی، واقعیت مجازی، صورت‌های نوین انباشت انرژی و وسائل خودران زمینی، هوایی و دریایی از جمله‌ی دیگر فن‌آوری‌هاست» [نقل‌قول‌ها از متن مقاله است].

- «اکنون موج جدید دیجیتالی‌سازی این تهدید را به‌وجود آورده که بسیاری از آنچه را «کار دانشی» نامیده می‌شود، زائد سازد و مهارت‌زدایی ایجاد کند و بخش چشم‌گیری از کسانی را که مشاغل دانش‌بنیان داشتند و [می‌بایست] باقی می‌ماندند، به‌سطح پایین‌تری کاهش دهد. کار شناختی و کارگران آزادکار یا پروژه‌ای به‌طور روزافزونی با دستمزدهای کمتر، وظایف تکراری کسالت‌بار و وضعیتی ناپایدار و ناآمن روبرو می‌شوند».

- «در دهه‌های اخیر شکاف بین تولید اولیه‌ی ارزش اضافی در نقاط تولید و تصاحب آن در جاهای دیگر در اقتصاد جهانی توسط مدارهای سرمایه‌مالی که به‌نظر می‌رسد بسیار دور از تولیدند، بسیار گسترده شده است».

- «مالی شدن سرمایه امکان تبدیل اقتصاد جهانی به‌کازینوی غول‌آسایی برای سرمایه‌گذاران فراملی را فراهم ساخته است. همچنان که فرصت‌ها برای سرمایه‌گذاری مجدد سرمایه‌ی بیش از اندازه انباشت شده در جاهای دیگر اقتصاد جهانی می‌خشکد، طبقه‌ی سرمایه‌دار فراملی به‌بارگذاری تریلیون‌ها دلار در بورس، در بازارهای جهانی کالا، در بازارهای سهام، در بازارهای ارز و بازارهای آینده روی آورده، و به‌طور کلی اهرم‌های هر شاخه‌ی قابل تصور و کوتاهی، مانند ارزهای دیجیتالی، «زمین‌خواری» و مستغلات شهری را نیز در میان دیگر فعالیت‌های بورس، در جهان زیرین بانکداری سایه در نظر می‌گیرد. این بازارهای بورس و سفته‌بازانه مفره‌ایی برای سرمایه‌گذاران جهانی است تا موقتاً سرمایه‌ی انباشته شده‌ی خود را در آنجا پارک کنند. در نتیجه، شکاف بین اقتصاد تولیدی کالاها و خدمات، و سرمایه‌ی خیالی به‌صورت دره‌ای غیرقابل گذر گشوده شده است».

- «قدرت ساختاری افزایش یافته‌ای که طبقه‌ی سرمایه‌دار فراملی از طریق جهانی‌سازی و مالی ساختن سرمایه به‌دست آورده، به‌آن این قدرت را داده که سیاست‌های بازتوزیعی را تضعیف کند و نظام

تازه‌ای را بر اساس انعطاف‌پذیری و در معرض ناپایداری و خطر قرار دادن (یا پروتزیسه شدن)، شرایط ناامنی و خطر پیوسته‌ای را بر طبقه‌ی کارگر جهانی تحمیل کند».

- «موج نوآوری فن‌آوری [دیجیتالی] که اکنون در راه است... طبقه‌ی سرمایه‌دار فراملی و عوامل‌اش را قادر می‌سازد تا کابوسی از نظام‌های جدید برای نظارت اجتماعی، سروری و سرکوب ایجاد کنند؛ نظام‌هایی که می‌توان از آن‌ها برای کنترل، فشار آوردن و بازداشتن عصیان طبقه‌ی کارگر جهانی، جنبش‌های اپوزیسیون و توده‌های طرد شده بهره گرفت... که با محرک رفتن به سوی انباشت نظامی و پتانسیل ایجاد دولت پلیسی‌جهانی هم‌گرایی می‌یابند».

- «با گسترش نارضایی مردمی در سال‌های اخیر، گروه‌های مسلط و دستگاه‌های فراملی نظارت اجتماعی، سرکوب و جنگ را... برای کنترل عصیان بالقوه و بالفعل از سوی کارگران و طبقات مردمی و نیروی انسانی مازاد افزایش داده‌اند. به علاوه، همچنان که سرکوب نظام‌مندتر و فراگیرتر می‌شود، این نظام به انباشت نظامی بیش‌تر وابسته می‌شود، یعنی به اقتصاد جهانی جنگ که بر اساس جنگ‌طلبی سازمان‌یافته‌ی دولتی دائم، نظارت اجتماعی و سرکوب مبتنی است، و اکنون با فن‌آوری‌های جدید دیجیتال پیش می‌رود تا فرصت‌هایی برای سودسازی و حفظ آن بگشاید».

در ادامه درمی‌یابیم که بر اساس داده‌ها و تحلیل‌های نویسنده‌ی مقاله حاضر و ارجاعات مکرر او به‌دیگر نویسندگان و محققان، روند فن‌آورانه‌صنعتی کنونی که دارای گستره‌ی جهانی است، نه تنها به‌زیان توده‌های فرودست گسترش می‌یابد و سرکوب را شدت می‌بخشد، بلکه با چرخش به‌طرف انباشت نظامی مستقیماً به‌سوی جنگ‌سالاری و اشکال گوناگون نظامی‌گری می‌شتابد. تنها عاملی که می‌تواند این روند را دگرگون سازد، شدت‌یابی و گسترش مبارزه‌ی طبقاتی در همه‌ی کشورهای جهان است. هرچه مبارزه‌ی طبقاتی گسترش بیش‌تری پیدا کند و به‌سامان انترناسیونالیستی وسیع‌تری دست یابد، امکان تحمیل سیاست‌های بازتوزیعی و بازتنظیمی به‌دولت‌ها بیش‌تر می‌شود، شدت جنگ‌سالاری و تولیدات نظامی کاهش می‌یابد و از وسعت جنگ‌ها نیز کاسته می‌شود.

گذشته از این جنبه‌ی بسیار مهم و حتی حیاتی مسئله، نباید فراموش کرد که تنها عاملی که می‌تواند تبدیلات و اقدامات انقلابی و سوسیالیستی را افزایش دهد و به‌کیفیتی نوین فرابریاند، گسترش مبارزه‌ی نسبتاً سازمان‌یافته در عرصه‌ی بین‌المللی است. بنابراین، عاجل‌ترین ضرورت زمانه‌ی کنونی تلاش همه‌جانبه و در ابعاد گوناگون در راستای سازمان‌یابی طبقاتی توده‌های فرودست (اعم از کارگر و زحمت‌کش) در عرصه‌ی به‌اصطلاح ملی و جهانی است.

در همین حال، لازم به‌یادآوری است که هیچ نسبت و پدیده‌ای در هستی بی‌کران صرفاً درونی و یا صرفاً بیرونی نیست. به‌بیان دیگر، درون و بیرون هرنسبت و پدیده‌ای در رابطه‌ی هم‌راستا با یکدیگر پیچیده‌ترین و عام‌ترین شکل دیالکتیک تضاد را بیان می‌کنند. درحقیقت، هرنسبتی در [بی‌کرانگی] هستی از یکسو نتیجه‌ی انشقاقی درونی و از دیگرسو نتیجه‌ی غیربیتی بیرونی می‌نماید؛ اما این ظاهر امر است. تلاش برای تفکیک این دو کاملاً عبث و بیهوده است؛ زیرا انشقاق درونی، خود در راستای وحدت نسبت‌زای درون و بیرون است. گرچه به‌مثابه‌ی انتزاعی عقلانی (صرفاً عقلانی) می‌توان این دو تجلی نسبت‌بخش هستی را جداگانه بررسی کرد، اما هم‌راستایی (وحدت ذاتی) این دو بی‌شک خود به‌مثابه‌ی پیچیده‌ترین شکل تضاد (و درضمن عام‌ترین آن) در تمام جهان هستی رخ می‌نماید. و این خارج از هر نوع تلقی دوآلیستی و به‌گونه‌ای واقعاً مونستی صورت می‌پذیرد.

پس، از آن‌جاکه جامعه‌ی ایران نیز به‌مثابه‌ی نسبتی از هستی بی‌کران و مادی از قانونمندی عام بالا مستثنی نیست؛ از این‌رو، تحلیل موقع و موضع نیروهای درگیر با حکومت اسلامی، به‌ویژه در بُرهه‌ی کنونی که مهاجرین ایرانی مقیم کشورهای پیشرفته‌ی سرمایه‌داری تا اندازه‌ای متشکل شده و دخالت‌گری سیاسی هم می‌کنند، بنا به‌ضرورت و اصولاً باید هم درونی و هم بیرونی باشد.

صرف‌نظر از تحلیل گسترده و همه‌جانبه‌ی طبقاتی نیروهای درحال مبارزه با جمهوری اسلامی در داخل کشور (که هنوز انجام نشده و انجام آن ضرورتی عاجل در راستای ایجاد تشکل‌ها و دخالت‌گری

طبقاتی است)، اما مسئله‌ی اساسی در رابطه با مهاجرین ایرانی مقیم خارج، بررسی کم‌کیف و چپستی‌چگونگی کنش‌های هم‌استا با نیروهای داخل کشوری و به‌ویژه بررسی هم‌استایی نظری-عملی آن‌ها با توده‌های کارگر و به‌طور کلی هم‌استایی با فرودستان در داخل کشور است. مسئله‌ای که باید مورد بررسی و تحقیق قرار بگیرد، شناخت انگیزه‌ها و اهداف مهاجرین خارج از کشور در مبارزه با جمهوری اسلامی و انتظار آن‌ها از این مبارزه‌ی سیاسی است که منشورها و پلاتفرم‌ها و ائتلاف‌های گوناگون و رنگارنگ به‌دلیل گریز از تحلیل طبقاتی و در نتیجه به‌واسطه‌ی بی‌اطلاعی از یا بی‌اعتنایی نسبت به‌تغییر و تحولات جهانی نمی‌توانند بیان‌کننده‌ی حقیقت انگیزه‌ها و انتظارات مهاجرینی باشند که ستیز با جمهوری اسلامی را برگزیده‌اند. ناگفته پیداست که بررسی و تحقیق از این دست بدون احاطه‌ی نسبی بر تغییر و تحولات جهانی و به‌ویژه تغییر و تحولات در کشورهای پیشرفته‌ی سرمایه‌داری توان دستیابی به‌حقیقت را نخواهد داشت. بنابراین، ضروری است که حتی‌الامکان روی مطالعاتی متمرکز شویم که تغییر و تحولات جهانی را مورد مطالعه قرار می‌دهند.

از طرف دیگر، مطالعه‌ی تغییر و تحولات اقتصادی-سیاسی-اجتماعی کشورهای پیشرفته‌ی سرمایه‌داری برای تحلیل دقیق‌تر عمل‌کردهای بین‌المللی حکومت اسلامی و واگشت‌های درونی آن نیز ضروری است. گرچه حکومت اسلامی مناسبات گرمی با بلوک‌بندی سرمایه‌داری غربی ندارد، اما به‌هر صورت نوعی مراوده‌ی سیاسی با آن‌ها دارد که از زاویه‌ی واگشت‌های درونی‌اش قابل بررسی است. به‌هر روی، همان‌طور که در بندهای بالاتر هم ترسیم کردیم، اساس مقاله‌ی حاضر بررسی «مقدماتی» تغییر و تحولات فن‌آورانه، تولیدی-صنعتی، و اقتصادی-سیاسی-اجتماعی در عرصه‌ی جهانی است. انگیزه ما در ترجمه و انتشار مقالاتی از این دست، ضمن تأکید بر این‌گونه مطالعات و تحقیقات، برداشتن گامی کوچک در این راستا به‌منابه‌ی ادای دین تدارکاتی و خارج از کشوری است.

به‌علاوه، مرور وقایع اتفاقیه منطقه‌ای و جهانی نشان‌دهنده‌ی این واقعیت است که جهان در کلیت خویش دستخوش تحولی ژئوپلیتیک است. اگر نگوییم که انقلاب چهارم صنعتی و تبعات آن (که یکی از موضوعات مقاله‌ی حاضر است) مهم‌ترین محور این تحولات است؛ اما باید اذعان داشته باشیم که یکی از محورهای تسریع‌کننده‌ی تحولات ژئوپلیتیک کنونی همین نوآوری‌های فن‌آورانه-صنعتی است. گرچه مقاله‌ی حاضر به‌تحولات ژئوپلیتیک جاری نمی‌پردازد؛ اما به‌طور نسبی این امکان را فراهم می‌کند که این تغییر و تحولات را که بدون شک در صفت‌بندی‌های سیاسی اپوزیسیون داخلی و خارج از کشوری بی‌اثر نیست، با نگاه عمیق‌تری مورد مشاهده و بررسی قرار دهیم. گرچه تغییر و تحولات ژئوپلیتیک کلیت نیروهایی را تحت تأثیر قرار می‌دهد که در مقابل جمهوری اسلامی ایستاده‌اند، اما خاصه‌ی جغرافیایی این تحولات که عمدتاً در کشورهای پیشرفته‌ی سرمایه‌داری رخ می‌نماید، از این زمینه برخوردار است که تأثیرات بیش‌تری روی آن بخش از اپوزیسیون ایرانی بگذارد که در کشورهای پیشرفته‌ی سرمایه‌داری اقامت دارند. از آن‌جاکه بررسی علمی این‌گونه تأثیرپذیری‌ها زمینه‌ی هم‌استایی و هم‌آهنگی عملی بیش‌تری را فراهم می‌کند و توان مبارزتی را افزایش می‌دهد، مطالعه‌ی نقادانه و کاربردی این مقاله و دیگر مقالات از این دست را به‌نیروهای اپوزیسیون توصیه می‌کنیم.

## آیا سرمایه‌داری جهانی می‌تواند دوام آورد؟

**چکیده:** دوره‌ای که از سال 2008 آغاز و تا سومین دهه‌ی قرن بیست‌ویکم ادامه یافته بحرانی بسیار طولانی را برای سرمایه‌داری جهانی فراآورده، که همان‌قدر ساختاری است که سیاسی، و با همه‌گیری ویروس کرونا وخیم‌تر نیز شده است. عصر جهانی‌سازی متضمن گشتار رادیکال پیوسته‌ای در وجه‌های تولید و تصاحب ارزش اضافی بوده است. در مقیاسی جهانی، تراکم و تمرکز بسیار زیاد و هم‌چنان افزایش‌یابنده‌ی سرمایه در مجتمع‌های مالی ادامه دارد که به‌نوبه‌ی خود انبوه کامل سرمایه جهانی را به‌هم می‌پیچد. اکنون این نظام متحمل دور جدیدی از تجدیدساختار و گشتار می‌شود که مبتنی بر دیجیتالی‌سازی

بسیار پیشرفته‌تر تمامی جامعه و اقتصاد جهانی است. عوامل سرمایه‌داری جهانی تلاش می‌کنند تا از طریق این بازسازی دیجیتالی و از طریق اصلاحاتی که برخی از سرآمدان جهانی در رویارویی با فشارهای توده‌ای از پایین از آن هواداری می‌کنند، برای این نظام جواز جدیدی برای حیات بخرند. فراتر از هم‌آهنگی در میان دولت‌ها، قدرت ساختاری که طبقه سرمایه‌دار فراملی می‌تواند از بالا بر دولت‌ها اعمال کند، اصلاحات را تضعیف خواهد کرد، مگر این‌که بسیج توده‌ای متقابلی به‌صورت قدرت از پایین اعمال شود. اگر نوعی اصلاحات تنظیمی یا بازتوزیعی به‌طور واقعی رخ دهد، بسته به این‌که بازی نیروهای طبقاتی و اجتماعی چگونه باشد، امکان دارد که تجدیدساختار دور تازه‌ای از توسعه‌ی مولد را به‌وجود آورد که بحران را تضعیف می‌کند. به‌رروی، در دراز مدت دشوار بتوان دید که سرمایه جهانی بدون تغییرات و تصحیحات بسیار عمیق‌تر نسبت به‌افق جاری، چگونه می‌تواند به‌باز تولید خود ادامه دهد، البته در صورتی که نگوییم که سرنگونی مستقیم این نظام رخ می‌دهد.

**کلید واژه‌ها:** سرمایه‌داری جهانی، بحران جهانی، مالی شدن سرمایه، دیجیتالیزاسیون، انباشت بیش از اندازه، طبقه سرمایه‌دار فراملی، جنبش اعتراضی جهانی.

\*\*\*\*\*

چنان‌چه تاریخ سرمایه‌داری تاریخ بحران‌ها و گشتارهای بی‌پایان باشد که اغلب پیش و بعد از نقاط عطف رخ می‌نمایند، دوره‌ای که از سال 2008 آغاز و تا دهه‌ی سوم سده‌ی بیست‌ویکم ادامه یافته یکی از طولانی‌ترین بحران‌ها بوده، که به‌دور از بحث درباره‌ی امکان حل شدن آن، با همه‌گیری ویروس کرونا وخیم‌تر نیز شد. این بحران همان‌قدر اقتصادی یا ساختاری است که سیاسی، بحرانی از مشروعیت دولت و سروری سرمایه‌داری (رایبسون 2014؛ 2020؛ 2022 - در دست انتشار). همین‌طور که بسیاری توجه کرده‌اند، این بحران هم‌چنین بحرانی وجودی است، زیرا تهدید فروپاشی زیست‌بوم‌شناختی نیز به‌عنوان تهدیدی تجدیدشونده برای جنگ هسته‌ای وجود دارد که باید خطر همه‌گیری‌های آینده را که می‌تواند میکروب‌های بسیار مرگبارتری از کرونا ویروس را ارائه دهند، به‌آن افزود. آیا سرمایه‌داری جهانی تاب می‌آورد؟ در واقع، آیا بقای انسان تأمین خواهد شد؟ مطمئناً این‌ها دو سؤال کاملاً متمایزند. کاملاً امکان دارد که نظام تاب بیاورد، حتی در شرایطی که اکثریت انسان‌ها با مبارزات نومیدانه‌ای برای بقا روبرو باشند که در سال‌ها و دهه‌های بعدی می‌تواند به‌نابودی بسیاری بیانجامد.

هر بحران عمده‌ای در سرمایه‌داری جهانی دربردارنده‌ی پیش‌بینی‌هایی مبنی بر فروپاشی این نظام در برابر تضادهای ستیزه‌جوی خود بوده است. با وجود این، سرمایه‌داری به‌کرات ثابت کرده که منعطف‌تر و سازگارتر از آن چیزی است که پیش‌گوکنندگان درباره‌ی فرجام‌اش می‌گویند. هم‌چنان‌که در این مقاله بررسی خواهیم کرد، این نظام از زمان فروپاشی مالی 2008، بر مبنای دیجیتالی کردن بسیار پیشرفته‌تر جامعه و تمامی اقتصاد جهانی، متحمل دور جدیدی از بازسازی و گشتار شده است. کرونا این گشتارها را بسیار تسریع کرد. عوامل سرمایه‌داری جهانی تلاش می‌کنند تا از طریق تجدیدساختار دیجیتالی و هم‌چنین به‌واسطه‌ی اصلاحاتی که برخی از سرآمدان جهانی در برابر فشارهای توده‌ای از پایین از آن هواداری می‌کنند، برای این نظام مجوز جدید حیات دست‌وپا کنند. چنان‌چه واقعاً نوعی اصلاح تنظیمی یا بازتوزیعی رخ دهد، بسته به‌بازی نیروهای طبقاتی و اجتماعی، تجدید ساختار احتمالاً بتواند دور جدیدی از توسعه‌ی تولیدی را آغاز کند که بحران را تضعیف می‌کند. با وجود این، در درازمدت دشوار بتوان دید که سرمایه‌داری جهانی بدون تغییرات و تعمیرات به‌مراتب عمیق‌تر از آنچه در افق جاری دیده می‌شود، چگونه می‌تواند ادامه‌ی حیات بدهد، اگر نگوییم که مستقیماً به‌سرنگونی نظام می‌انجامد.

چالش برای اقتصاد سیاسی رادیکال تسخیر حرکت تغییر ساختاری و تشخیص مسیرها و برون‌دادهایی است که همیشه به‌سیاست و مبارزه طبقاتی بستگی دارد؛ و چالش برای روشن‌فکران رادیکال خدمت از طریق نظریه و تحلیل تضادهای نظام مسلط و بارز ساختن آن به‌عنوان درون‌داد مبارزه‌ی جدی روزگار ماست. هم‌چنان‌که می‌کوشم این چالش‌ها را دنبال کنم، به‌هشدارهای معمول باید نظر داشت. جستجوهای ما درباره جهان همیشه فرآیندی گشوده برای شفاف‌سازی و بازنگری است. شرح در این‌جا ضرورتاً

ساده‌سازی است، همچنان‌که همه‌ی شرح‌های مختصر از واقعیت پیچیده که می‌کوشد «تصویری گسترده» ارائه دهد، چنین است. این مقاله، مقاله‌ای توضیحی به‌همراه برخی بندهای نظری ماهیتاً آزمایشی است. بدین‌سان، تمام نتیجه‌گیری‌ها مقدماتی‌اند.

## بُعد ساختاری بحران جهانی

سرمايه‌داری جهانی طی دو سده‌ی گذشته چندین دوره‌ی بحران ساختاری را از سر گذرانده است، یا آنچه من از آن به‌عنوان بحران تجدیدساختار یاد می‌کنم، زیرا حل چنین بحران‌هایی مستلزم تجدیدساختار اساسی نظام است. در این‌جا «تصمیم‌گیری» به‌معنای جایگزینی در زمان و مکان از طریق تجدیدساختار است که پس از دورانی از رکود و ناخوشی راه را برای فوران جدید انباشت پایدار و توسعه بیرونی مهیا می‌سازد. سرانجام تضادهای نهفته در این نظام با انفجاری وارد بحران‌های جدید می‌شوند، اغلب با رویدادهای تسریع‌کننده مانند ترکیدن حباب بورس یا نقطه عطفی سیاسی آغاز می‌شود. نخستین رکود بزرگ از دهه‌ی هفتاد تا دهه‌ی نود سده‌ی نوزدهم به‌موج عظیم امپریالیسم پایان قرن نوزدهم و ظهور شرکت‌های مقتدر ملی و سرانجام به‌نخستین جنگ جهانی و انقلاب بلشویکی راهبر شد.

رکود بزرگ در دهه‌ی 1930 مبارزات طبقاتی و خیزش‌های سیاسی شدیدی را در سراسر جهان جرقه زد، و جهان را در آستانه‌ی فاشیسم، دومین جنگ جهانی و سرانجام تثبیت الگویی نوین از سرمايه‌داری تنظیم شده یا بازتوزیعی قرار داد. آنچه در آمریکا به «معاهده‌ی نو» شهرت دارد و در جاهای دیگر به‌عنوان سوسیال دموکراسی شناخته می‌شود، و به‌شیوه‌ای فنی‌تر می‌توان سرمايه‌داری کنزی‌فوردی نامید، اساسی برای رونق پس از دومین جنگ جهانی و عصر طلایی سرمايه‌داری ایجاد کرد. بحران ساختاری بعدی در دهه‌ی هفتاد قرن بیستم، ماهیت «رکودی‌تورمی» یا تلفیقی از رکود و تورم داشت که از طریق جهانی‌سازی «حل شد». این نظام در پایان سده‌ی بیستم و اوایل سده‌ی بیست‌ویکم، با ظهور یک سیستم تولیدی، مالی و خدماتی یک‌پارچه در سطح جهانی و همچنان با جهانی شدن سرمایه و سازماندهی مجدد مدارهای جهانی خود، یک دوره تجدیدساختار، گشتار و توسعه رادیکال را متحمل گردید. برخلاف وضعیت بحران‌های ساختاری پیشین، در این دوره از سرمايه‌داری جهانی، اقتصاد جهانی اکنون بی‌نهایت یک‌پارچه شده و به‌عنوان یک واحد یک‌ه در زمان واقعی عمل می‌کند.

بحران‌های ساختاری منشأ خود را در انباشت بیش از اندازه دارند. این به‌وضعیتی اشاره دارد که در آن مبالغ عظیم سرمایه (سود) انباشته شده، اما سرمایه‌گذاران نمی‌توانند مفری تولیدی برای بارگذاری مازادهای انباشته شده پیدا کنند. بدین‌ترتیب، سرمایه راکد می‌شود و سرمایه‌داران از تجدید سرمایه‌گذاری سودها باز می‌مانند، و نظام را به‌بحران دچار می‌کنند. انباشت بیش از حد در مدار تولید سرمايه‌داری، در نهایت به‌افت نرخ سود گرایش می‌یابد.

درواقع، میانگین نرخ سود در دوره‌ی پس از دومین جنگ جهانی در 15 درصد متوقف شد و تا اواخر دهه‌ی 80 قرن بیستم به 10 درصد اُفت کرد و این کاهش ادامه یافت تا سال 2017 به 6 درصد رسید (اکنونمیست، 26 ژانویه 2019). اما انباشت بیش از حد به‌طور معمول به‌عنوان مشکل تحقق‌ی بیان می‌شود که در بازار به‌صورت بحران تولید بیش از حد و کاهش مصرف خودمی‌نمایاند. در سال 2018، یک درصد ثروتمندترین انسان‌ها بیش از نیمی از ثروت جهان را در اختیار داشتند، در حالی که 80 درصد پایینی مجبور بودند که فقط با 5 درصد بسازند (کسَم، 2020). چنین نابرابری‌هایی که برونداد طبیعی پویایی سرمايه‌داری است و با گرایش‌های متقابلی که ممکن است قطبی‌سازی اجتماعی را خنثی کند، کنترل نشده است. و سرانجام پایدار نظام به‌مثابه شکاف روزافزون بین آنچه هست (یا می‌تواند باشد)، [یعنی] آنچه تولید می‌شود یا می‌تواند تولید شود و آنچه بازار می‌تواند جذب کند، تضعیف می‌گردد. بدین‌سان، انباشت بیش از اندازه نخست به‌عنوان عرضه‌ی بیش از اندازه بیان می‌شود و سپس به‌شکل رکود درمی‌آید. درواقع، از سال 2008 تا 2020 افزایشی پایدار در ظرفیت استفاده نشده یا کمتر مورد استفاده قرار گرفته، وجود داشت که گُند شدن سرعت تولید صنعتی در اکناف جهان نیز پیامد آن

بود (کاکس، 2019؛ توسان، 2020). مازاد سرمایه انباشته شده که برای توسعه‌ی سریع مفری نداشت، به سرعت گسترش یافت. شرکت‌های عظیم فراملی سودهای کم سابقه‌ای را طی دهه‌ی دوم قرن بیست و یکم ثبت کردند، درست در همین زمان سرمایه‌گذاری‌های شرکت‌های بزرگ نیز اُفت کرد (اکونومیست، 26 می 2016). توجه داشته باشید که حرکتی مضاعف در این‌جا وجود دارد: نرخ سود اُفت کرده است، در حالی که مجموعه‌ی سود افزایش یافته است. نقدینه‌ی کلی که در ذخیره‌ی 2000 از بزرگترین شرکت‌های غیرمالی نگهداشته می‌شد، از 6/6 تریلیون دلار در سال 2010 به 14/2 تریلیون دلار در 2020 رسید به طرز قابل توجهی بیش از اندوخته‌های مبادله‌ی خارجی دولت‌های عمده‌ی جهان. این در حالی است که اقتصاد جهانی راکد بود (اکونومیست، 26 می 2020).

در حالی که انباشت چنین سودهایی می‌تواند برای افرادی که ثروتمند می‌شوند خوب باشد، برای نظام به‌طور کلی مسئله‌ای را ایجاد می‌کند؛ به‌لحاظ ساختاری بگوییم: سرمایه نمی‌تواند از سرمایه بودن باز ایستد و بی‌کار بماند. در سال‌های اخیر انباشت همچون مدّ اقیانوس گسترش یافته و طبقه‌ی سرمایه‌دار فراملی در جست‌وجوی مفری برای بارگذاری این مازاد فزاینده بوده است. سفته‌بازی وحشی و افزایش صعودی بدهی دولتی، شرکتی و مصرف‌کننده در نخستین دو دهه‌ی سده‌ی بیست و یکم رُشد را به‌پیش راند، اما این‌ها موقتی بوده و برای رکود درازمدت راحل‌های ناپایداری است.

بدهی‌های مصرف‌کننده، شرکتی و دولتی به‌بیش از 281 تریلیون دلار در سال 2020 رسید، که بیش از 355 درصد تولید ناخالص جهانی به‌طور کلی است (مکی، 2021). این چنین رشدی، با محرک بدهی، در غیاب بازتوزیع چشم‌گیر و دیگر تغییرات ساختاری به‌دور از سیاست‌های نئولیبرالی، نمی‌تواند ابقا شود. حالت عمده‌ای که به‌طور عادی برای بدهی‌های مصرف‌کننده، دولتی یا شرکتی وجود دارد. یا امواج عدم پرداخت‌ها. واکنش زنجیره‌ای بیش‌تری را در فروریدن اقتصاد جهانی به‌سمت پایین آغاز می‌کند.

قمار مالی جنون‌آمیز دیگری در کازینوی جهانی به‌گشتارهای بنیادینی در اقتصاد سیاسی جهانی اشاره دارد. صورت مالی یافتن سرمایه در اواخر قرن بیستم با مقررات‌زدایی و آزادسازی بازارهای مالی در سطح جهانی، با ورود رایانه و فن‌آوری اطلاعات به‌این بازارها آغاز شد. همچنان که نظام‌های مالی ملی در نظام مالی جهانی به‌طور روزافزون یکپارچه شونده‌ای ادغام می‌شد، سرمایه‌ی مالی فراملی به‌عنوان بخش هژمونیک یا سروری‌یافته‌ی سرمایه در مقیاس جهانی ظهور کرد. این پدیده‌ی نوظهور قدرت اجتماعی عظیمی کسب کرد، از جمله قابلیت این‌که از طریق بازارهای مالی جهانی به‌دولت‌ها و دیگر مدارهای انباشت (رابینسون، 2014) برای تنظیم مدارهای سرمایه در سراسر جهان در رابطه تاریخی معکوسی که در آن امور مالی به‌عنوان لازمه‌ای برای سرمایه صنعتی خدمت می‌کرد، اعمال نظر کند. اکنون مجموعه‌ای از مقالات و متون درباره‌ی این تبدیل شدن به‌سرمایه‌ی مالی به‌طور بسیار گسترده برای ارجاع وجود دارد (اما در این میان نگاه کنید به (مَرَضی، 2011؛ تَب، 2012؛ کریپنر، 2012؛ دوران، 2017؛ پرینس، 2019؛ و درباره‌ی تحلیل خود من، رابینسون 2014، فصل 4). معهدا، از نظر من این پدیده هنوز آن‌طور که باید خوب فهم نشده و دچار کم‌بود نظریه‌پردازی است. این امر تا اندازه‌ای به‌علت تغییرات در ماهیت سرمایه‌داری جهانی است اگر، در واقع، این بهترین شیوه‌ی توصیف آن باشد. که در بطن مالی شدن سرمایه وجود دارد و چنان عمیق و با سرعت بسیار رخ می‌دهد که کنترل آن دشوار است. این مسئله با فرآیند دوگانه‌ی دیجیتالی شدن که مالی شدن سرمایه را امکان‌پذیر می‌سازد و تجدیدساختار بنیادین تمامی نظام را میسر می‌کند، و در عین حال پیچیده‌تر نیز می‌شود، موضوعی است که به‌زودی به‌آن بازخواهم گشت.

مالی شدن سرمایه امکان تبدیل اقتصاد جهانی به‌کازینوی غول‌آسایی برای سرمایه‌گذاران فراملی را فراهم ساخته است. همچنان که فرصت‌ها برای سرمایه‌گذاری مجدد سرمایه‌ی بیش از اندازه انباشت شده در جاهای دیگر اقتصاد جهانی می‌خشکد، طبقه‌ی سرمایه‌دار فراملی به‌بارگذاری تریلیون‌ها دلار در بورس، در بازارهای جهانی کالا، در بازارهای سهام، در بازارهای ارز و بازارهای آینده روی آورده، و به‌طور کلی اهرم‌های هر شاخه‌ی قابل تصور و کوتاهی، مانند ارزهای دیجیتالی، «زمین‌خواری» و

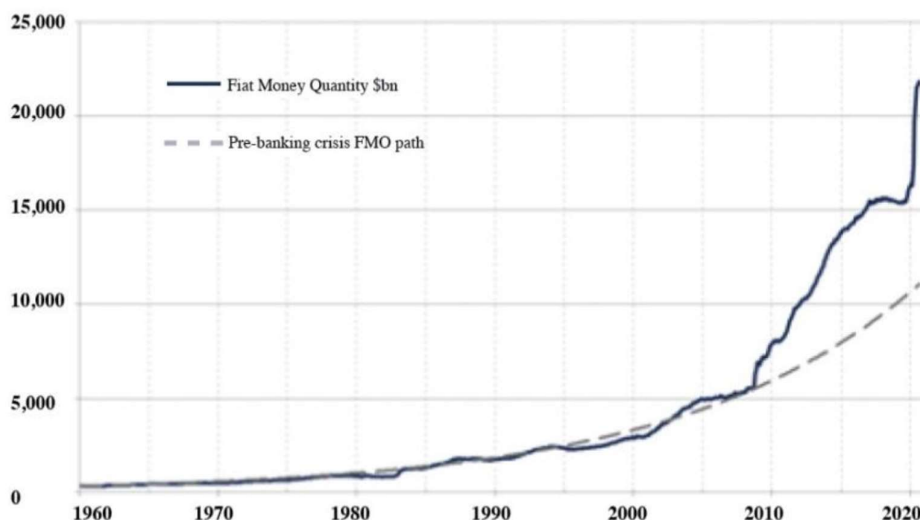


مستغلات شهری را نیز در میان دیگر فعالیت‌های بورس، در جهان زیرین بانکداری سایه در نظر می‌گیرد. این بازارهای بورس و سفته‌بازانه مفرهایی برای سرمایه‌گذاران جهانی است تا موقتاً سرمایه‌ی انباشته شده‌ی خود را در آنجا پارک کنند. در نتیجه، شکاف بین اقتصاد تولیدی کالاها و خدمات، و سرمایه‌ی خیالی به‌صورت دره‌ای غیرقابل گذر گشوده شده است. سرمایه‌ی خیالی به‌پولی اشاره دارد که به‌جریان انداخته می‌شود بی‌آن‌که هیچ‌گونه مبنایی در تولید یا به‌صورت کالا داشته باشد؛ بخش عمده‌ی درآمد ایجاد شده از بورس‌بازی مالی خیالی است، یعنی این‌جا به‌صورت ساده آن‌چه روی کاغذ یا در فضای سایبری وجود دارد، با ثروت واقعی در جهان انطباق ندارد، یعنی با کالاها و خدماتی که مردم به‌آن نیاز دارند و آن را می‌خواهند، مانند خوراک، پوشاک، خانه و مانند آن انطباق ندارد. انباشت سرمایه خیالی از طریق بورس‌بازی می‌تواند به‌طور گزرا بحران را به‌آینده موکول کند یا به‌لحاظ مکانی به‌جغرافیاهای دیجیتالی و گروه‌های جمعیتی جدیدی انتقال دهد، اما در درازمدت تنها مسئله‌ی نهفته‌ی انباشت بیش از اندازه را وخیم‌تر می‌سازد. در سال 2018 مثلاً تولید ناخالص جهانی یا ارزش کلی کالاها و خدمات ایجاد شده در جهان در حدود 75 تریلیون دلار بود، درحالی‌که بازارهای منشعب جهانی که شاخصی برای فعالیت‌های بورس [و سفته‌بازی] است. رقم حیرت‌انگیز 1/2 کوادریلیون دلار برآورد می‌شد (ماوریک، 2018)<sup>[1]</sup>

در پی سقوط مالی سال 2008، دولت‌های آمریکا و دیگر کشورهای غربی به‌سیاست‌هایی موسوم به «تسهیل کمی» روی آوردند که اساساً به‌معنی آن است که خزانه‌داری‌های دولتی پول چاپ می‌کنند و آن را به‌نظام بانکی به‌عنوان ارزان تزریق می‌کنند که حتی در بردارنده‌ی نرخ‌های بهره‌ی منفی است. تسهیل کمی به‌کوهی از چیزی منتج می‌گردد که به‌عنوان پول بی‌پشتوانه یا پولی که دولت صادر کرده است، شناخته می‌شود؛ پول بدون پشتوانه‌ی کالایی شکاف بین سرمایه خیالی و اقتصاد مولد را وخیم‌تر می‌سازد. گذشته از جنبه‌های فروپاشی، چاپ خارج از کنترل پول در درازمدت می‌تواند تورم کنترل نشده‌ای را ایجاد کند که بی‌ثباتی اقتصادی جهانی را باز هم بیشتر خواهد کرد. این انباشت سرمایه خیالی در سال‌هایی که پس از رکود عظیم آمد، ظاهر بهبود را به‌خود گرفت. اما صرفاً بحران را به‌لحاظ زمانی موکول به‌آینده‌ای می‌کند که در نهایت مسأله‌ی نهفته را وخیم‌تر می‌سازد. به‌دنبال فروپاشی سال 2008، فدرال رزرو آمریکا از طریق برنامه‌ی تسهیل کمی خود رقم جهنده‌ی 16 تریلیون دلار را به‌صورت ضمانت‌نامه‌های پنهانی به‌بانک‌ها و شرکت‌های بزرگ در اکناف جهان ارائه کرد (دیوان محاسبات آمریکا 2011). اما این تنها بخشی از حکایت است. بنابر یکی از گزارش‌های صندوق بین‌المللی پول (2009) کل مبلغی که دولت‌ها و بانک‌های مرکزی «اقتصادهای پیشرفته» برای حمایت از بخش مالی متعهد شدند، به 50/4 درصد تولید ناخالص ملی جهانی بالغ شد. این رقم به‌تنهایی گشتارهای عمیقی را با چنان گستره‌ای در امور مالی جهانی روشن می‌کند که با بحران سال 2008 آغاز شد؛ گشتارهایی متمایز از همه‌ی بحران‌های پیشین که سرمایه‌داری جهانی را در قلمرویی بدون تعیین نقشه‌ی راه رها می‌سازد.

بانک‌ها و مؤسسات سرمایه‌گذاری که بخش عمده‌ی این حمایت را دریافت کرده‌اند، صرفاً تریلیون‌ها دلار را، برخلاف انتظارات کنزی که این امر بهبود وضعیت تولید را برمی‌انگیزد، وارد فعالیت‌های بورس‌بازی جدید کرده‌اند. با خشکیدن هرچه بیشتر این فرصت‌ها برای سرمایه‌گذاری قماری در یک بخش، طبقه‌ی سرمایه‌داری فراملی صرفاً به‌بخشی دیگری برای بارگذاری مازادش روی آورد. سپس همچنان که اقتصاد جهانی سقوط آزاد خود را در 2020 آغاز کرد بسیاری دولت‌ها به‌انبوه ضمانت‌نامه‌ها برای سرمایه روی آوردند. دولت‌های آمریکا و اروپا رقم حیرت‌آور ۸ تریلیون دلار را برای شرکت‌های خصوصی در ۲ ماهه‌ی نخست همه‌گیری کرونا به‌تنهایی ارائه کردند، رقمی که به‌طور تقریبی معادل سود آن‌ها طی دو سال پیش از آن بوده است (کونومیسست، آوریل 2020). اکثر دولت‌ها در اکناف جهان بسته‌هایی را به‌تصویب رساندند که متضمن همان ترکیب محرک مالی، ضمانت‌نامه‌ی شرکتی و بسته‌های رفاهی عمومی بسیار کوچک بود، اگر بگوییم که چنین بسته‌های رفاهی عمومی بسیار کوچک اصولاً

ارائه می‌شد (صندوق بین‌المللی پول 2021). تزریق کمک مالی دولتی به‌نظام مالی جهانی طی دوره‌ی همه‌گیری به‌فعالیت‌های قمار بیشتر دامن زد، حتی شکاف بین اقتصاد تولیدی و سرمایه‌خیالی را گشودنتر ساخت، و حباب‌ها نیز اقتصاد سرمایه‌داری را همچنان در حالت شناور حفظ کرده‌اند. ارقام زیر نشان می‌دهند که رشد پول بدون پشتوانه که در ایالات متحده صورت گرفت، یک حرکت صعودی بسیار تند پس از سال 2008 بود که سپس، تقریباً در آغاز همه‌گیری به‌صورت عمودی درآمد.



منبع: پایگاه داده‌ی فدرال رزرو سنت لویس (FRED)، گلدمانی.

## تولید جهانی، چرخش و تصاحب ارزش

در عصر جهانی شدن گشتار بنیادنی در وجه‌های تولید و تصاحب ارزش اضافی ایجاد شده است، گشتاری که نخست با بحران 2008 شتاب یافت و اکنون بار دیگر با همه‌گیری کووید شتاب گرفته است. نظام مالی یکپارچه‌ی جهانی که در اوایل سده‌ی بیست‌ویکم ظهور کرد، این امکان را فراهم کرده که ارزش‌ها به‌صورتی یکپارچه از مرزها فراروند و به‌سرعت و اغلب در یک آن از طریق مدارهای مالی جهانی حرکت کنند. سرمایه‌پولی می‌تواند درهایی را برای ایجاد ثروت در درون منطق انباشت سرمایه‌داری بگشاید یا ببندد (یا ارزش مبادله‌ای)، اما به‌خودی‌خود هیچ چیزی انجام نمی‌دهد، مگر این‌که ارزش‌های واقعی در اختیار داشته باشد. سرمایه‌خیالی نمی‌تواند ارزش اضافی ایجاد کند، اما می‌تواند آن را باز توزیع کند. فرآیندهای سه‌گانه‌ی جهانی‌سازی، سرمایه‌مالی شدن و دیجیتالی شدن چگونگی ایجاد این ارزش، توزیع و تصاحب آن را در اکناف جهان تعدیل می‌کنند. به‌این معنا که تضاد بین تولید ارزش و تحقق ارزش صورت‌های تازه‌ای را به‌خود می‌گیرد که نیازمند بررسی است.

فاکتر و هرتز (2021) پیش‌نهاد می‌کنند که لازم است رابطه‌ی بین نظریه‌ی ارزش و قوانین حرکت سرمایه را بازاندیشی کنیم، مبدا که دو ثبت متفاوت فعالیت و سطوح انتزاع را در هم آمیزیم. آن‌ها استدلال می‌کنند که «نظریه‌ی کار درباره‌ی ارزش (که صحیح است؛ هر ارزشی توسط کار ایجاد می‌شود) باید از قوانین حرکت انباشت سرمایه جدا شود»، «مثلاً قوانین حاکم بر مدارهای سرمایه و شیوه‌ای که این مدارها دستمزد، قیمت‌ها و سود را تعیین می‌کنند و بدین‌سان توزیع ارزش بین و درون طبقات اجتماعی» [باید دوباره تعریف شوند]. به‌هرروی، مطمئن نیستیم که آن‌ها تا آنجایی که دو لحظه‌ی متفاوت در مدار سرمایه جهانی‌اند دو ثبت متفاوت باشند، تاجایی‌که سرمایه به‌عنوان رابطه‌ی ارزش در حرکت است، یعنی فقط در برابر جهانی‌سازی، سرمایه‌مالی شدن و دیجیتالی شدن متحمل دگرگونی بنیادین می‌شود. نتیجه



می‌گیرم که ما نظریه‌های برای توزیع ارزش نیاز داریم که با عصر جاری سرمایه‌داری جهانی شده و سرمایه مالی فراملی مرتبط باشد.

پیدایش نظام مالی دیجیتالی شده و یک‌پارچه‌ی جهانی که قاعده‌زدایی شده است، به سرمایه اجازه می‌دهد که هر جریان درآمد موجود یا جریان درآمد آینده (سود، بهره، رهن، اعتبار، پرداخت‌های کارتی، مهلت سپرده‌های خصوصی و دولتی، تحویل کالا و مانند این‌ها) را به‌داری سرمایه‌ی به‌راحتی قابل معامله تبدیل کند. و سپس به‌نوبه‌ی خود، از طریق تجارتی که در درجه‌ی دوم به‌جدایی از تولید اولیه که منشأ جریان درآمد است و به‌جدایی از ابزار مالی مورد معامله می‌انجامد، این قابلیت را به‌دست می‌آورد که بیش‌تر بورس‌بازی کند (رابینسون، 2014). به‌لحاظ نظری می‌تواند درجه‌ی بی‌پایانی از جدایی این سفته‌بازی و قمار از نسل اولیه‌ی تولید ارزش صورت گیرد، به‌طوری‌که سرمایه خبالی هرچه بیش‌تر و بیش‌تر از اقتصاد «واقعی» (یا تولیدی) جدا بماند. یعنی دادوستد جنون‌آمیز به‌صورت پولی که هیچ‌گاه فضای سایبری را ترک نمی‌کند، و درگیر درجات هرچه بیش‌تر و بیش‌تر جدایی از آن‌چیزی است که ارزش‌های ملموس‌داری‌ها یا ثروت‌هایی که توسط انسان‌ها ایجاد می‌شود. در آن نهفته است. اعتباردهنده‌ی اولیه (مثلاً برای وام رهنی) آن را با ریسک نسبتاً بالا به‌معامله‌کنندگان بعدی می‌فروشد، به‌طوری‌که بانک‌ها و مدیریت سرمایه‌گذاری منابع مالی آزادانه می‌توانند بدون این‌که دغدغه‌ای برای دارایی‌های مادی واقعی (مثلاً یک ساختمان) و اشخاصی که با آن‌ها پیوند می‌خورند، داشته باشند، در پی سود قماری خود باشند، یعنی نگران عواید و ضررهای خریده‌های مشتق شده از آن نباشند. در واقع، آن‌ها بر روی این سود و زیان‌ها شرط‌بندی می‌کنند.

به‌لحاظ تاریخی بخشی از ارزش اضافی که در تولید ایجاد می‌شود (در فرآیند کار سرمایه‌داری) از طریق چرخش بازتوزیع می‌گردد. نخستین تصاحب ارزش اضافی توسط سرمایه‌داری صورت می‌گیرد که نیروی‌کار را می‌خرند و فرآیند کار را سازماندهی می‌کنند، و این می‌تواند در هر مرحله‌ای از تولید کالا صورت بگیرد. تصاحب بعدی از طریق سرمایه‌های دیگر است که بخش‌هایی از ارزش اصلی در گردش را در زمان تحقق آن تصاحب می‌کند. اما در دهه‌های اخیر شکاف بین تولید اولیه‌ی ارزش اضافی در نقاط تولید و تصاحب آن در جاهای دیگر در اقتصاد جهانی توسط مدارهای سرمایه مالی که به‌نظر می‌رسد بسیار دور از تولیدند، بسیار گسترده شده است (رابینسون، 2014). نزد فاکنر و هرتز (2021) برای فهم اقتصاد بدهی پایدار و سرمایه‌داری مالی این نکته بسیار اساسی است: «الف» میزان تصاحب مازاد که اکنون نه در تولید، بلکه در گردش صورت می‌گیرد؛ ب» محل استثمار از عنصر پرولتری در مقام کارگر به‌عنصر پرولتری در مقام مصرف‌کننده/بدهکار انتقال یافته است». در واقع، خانوار در بدهی خود فقط شامل تشدید استثمار ثانویه نیست، یعنی تصاحب ارزش‌هایی که مستقل از استخراج ارزش اضافی در فرآیند تولید است؛ بلکه همچنین نشان‌دهنده‌ی افزایش قابل توجه در سلطه‌ی مالی بر بازتولید اجتماعی طبقات کارگر و مردمی و افزایش تخصیص ارزش است که تولید ارزش را دور می‌زند (تولید ارزش اضافی جدید)، و بنابراین به‌تشدید مشکل انباشت بیش از حد ختم می‌شود.

پژوهش سده‌ی بیستم از چشم‌انداز نظام‌های جهانی و نظریه‌ی وابستگی نشان می‌دهد که چگونه مازاد ایجاد شده در مناطق پیرامونی اقتصاد جهانی از طریق مبادله‌ی نابرابر، قیمت‌گذاری برای انتقال توسط شرکت‌های چندملیتی و سایر سازوکارها که با تخصصی شدن نابرابر در تقسیم بین‌المللی کار امکان‌پذیر گشته است (نگاه کنید از جمله به والرش‌تاین 1983). همچنان که جهانی شدن به‌طرف اواخر قرن پیش می‌رفت، دانشمندان و پژوهش‌گران که در این چارچوب کار می‌کردند، مفهوم زنجیره‌های ارزشی بین‌المللی را توسعه دادند که از آن به‌عنوان زنجیره‌های کالایی یاد می‌کردند (گرفی و کورزنیوویچ 1993). این روی‌کرد بر این نکته تمرکز داشت که چگونه ارزش به‌کالاهایی افزوده می‌شود که مراحل مختلف تولیدشان در بین کشورهای متعددی پخش شده‌اند. مراحل افزوده شدن ارزش، درآمد بیش‌تر و سود بردن به‌مکان‌های جغرافیایی خاصی [ارتباط پیدا می‌کرد] که به‌طور کلی به‌عنوان دولت‌ملت‌های خاصی تصور می‌شدند.

با کاربرد این روی‌کرد، کله‌آند (2013) استدلال کرد که در پس «ارزش روشن» جریان پولی شدن مرئی دستمزدها و اجاره و سود، چیزی دیگری قرار دارد که او «ارزش تیره» نامید. ارزش تیره متضمن تصرف ارزش توسط شرکت‌کنندگان در یک گره در زنجیره‌ی کالا است که شرکت‌کنندگان در گره‌های دیگر و همچنین درون‌داد کار پرداخت نشده از سوی خانوارها و جماعات (کار بازتولید اجتماعی پرداخت نشده) را نیز کنترل می‌کنند. سرمایه‌دارانی که ارزش تیره را تصرف می‌کنند می‌توانند آن را برای به‌عقب راندن قیمت‌ها به‌کار گیرند تا حجم بیشتری از مصرف‌کنندگان را در مقایسه با رقبای خود جذب کنند و انباشت توسعه‌یافته را از نو سرمایه‌گذاری کنند یا به‌رحب‌ی بالاتری از انحصار در درون زنجیره‌ی کالایی دست یابند. سرمایه‌دارانی که به‌نظارت انحصاری عمده‌تری دست می‌یابند می‌توانند بخشی از مازادی را که توسط دیگران در موضع پایین‌تری در سلسله‌مراتب زنجیره‌ی کالایی تولید شده، از طریق افزایش و کاهش قیمت‌هایی که در هر گره در این زنجیره وجود دارد، به‌ویژه در حاشیه‌ی بین هزینه‌ی تولید و قیمت بازار برای درون‌داد در سراسر زنجیره تصاحب کنند (این سازوکاری خواهد بود برای انتقال قیمت‌گذاری، اما اکنون نه در درون یک شرکت واحد، بلکه بین شرکت اصلی و پیمان‌کار فرعی رخ می‌دهد). با تمرکز بر زنجیره‌ی کالایی آی‌پد آبل، کله‌آند نشان داد که آبل سهم عمده، یعنی سهم شیر، را در نتیجه‌ی نظارت‌اش بر زنجیره‌ی عرضه و موقعیت انحصاری‌اش در این زنجیره، از تفاوت بین قیمت سازنده و بازار (قیمت فروش) برای هر آی‌پد به‌دست می‌آورد. عرضه‌کنندگان در زنجیره، به‌منظور رقابتی ماندن، مجبور می‌شوند که ارزش تیره را از قدرت کار با قیمت پایین، از منابع طبیعی کم‌هزینه و بیرونی‌سازی هزینه‌ها برای نظام‌های زیست‌بومی و خانوارها بیرون بکشند.

پژوهش در زنجیره‌های کالا نقطه‌ی شروع خوبی برای فهم تغییرات رادیکالی است که در رابطه‌ی بین تولید و تصاحب ارزش در اقتصاد جهانی در راه است. اما این امر محدود به‌چندین محاسبه است. نسبت دادن تصرف ارزش توسط گره‌های بالاتر در این زنجیره برای استثمار توسط هسته‌ی کشورهای پیرامونی، روابط طبقاتی و اجتماعی فراملی نهفته را تیره می‌سازد که تولید و تصاحب ارزش را برمی‌انگیزد. همچنان که پژوهش در فراملی‌سازی سرمایه نشان داده است (نگاه کنید از جمله به‌رابینسون 2014؛ رابینسون و اسپراگ، 2018؛ فیلیپس، 2018). شرکت‌های زنجیره‌ای جهانی را نمی‌توان با کشورهای خاصی شناسایی کرد و استخراج ارزش از طریق مبادلات نابرابر در زنجیره‌های کالا را نیز نمی‌توان به‌تصرف توسط یک کشور خاص نسبت داد. فیلیپس مستند ساخته است که در سال 2018، فقط 17 شرکت زنجیره‌ای مالی جهانی در مجموع 41/1 تریلیون دلار را مدیریت کردند، بیش از نیمی از تولید ناخالص کل سیاره و این‌که این شرکت‌های خوشه‌ای چنان به‌صورت فراملی در میان خودشان در هم تنیده‌اند که جدا کردن آن‌ها به‌محدوده‌های ملی و به‌صورت شرکت‌های کاملاً متمایز صرفاً غیرممکن است. به‌بیان او این شرکت‌ها «یک شبکه‌ی خودسرمایه‌گذار را از سرمایه‌های در هم تنیده‌ای که تمامی جهان را فرامی‌گیرد، تشکیل می‌دهند» (فیلیپس 2018: 35).

ما تمرکز بی‌نهایت زیاد سرمایه را در مقیاسی جهانی در مجتمع‌های مالی شاهدیم که به‌نوبه‌ی خود طوری عمل می‌کنند که تمامی انبوه سرمایه جهانی را درگیر می‌سازند. مفهوم «شرکت‌های ملی» مفهوم بیش از اندازه غیرشفافی می‌شود و مبهم‌تر از آن که معنی‌دار باشد؛ و این‌که شرکت‌های منفردی چون آبل واحدهای سازمانی در درون توده‌ی بزرگ‌تر سرمایه‌ی جهانی در هم تنیده‌اند. ارزش در جعبه‌های ملی مشخص محدود نمی‌شود و در «عروق گشوده»ی نظام مالی یک‌پارچه‌ی جهانی جریان می‌یابد. در ناکامی تحلیل ساختاری سرمایه‌ی جهانی، روی‌کردهای گسترده‌ی موجود شرکت بزرگی مانند آبل را به‌عنوان یک واحد ثابت سرمایه در نظر می‌گیرند و بدین‌سان مناسبات مالکیت و نظارت و تعیین تصاحب ارزش را که در آن نهفته است، پنهان می‌دارند. آن‌چه در این‌جا مطرح است، زنجیره‌ی کالایی جهانی و روی‌کردهای مرتبط با آن است که به‌نظر می‌رسد به‌طور کامل بر فرآیندهای صنعت و تجارت تمرکز دارند. این‌ها نشان می‌دهند که چگونه ارزش در جریان زنجیره‌ی تولیدی تصاحب می‌شود، اما سرمایه مالی را که سرمایه‌ی تجاری و تولیدی را تصاحب می‌کند، تحلیل نمی‌کنند. در تحلیل مالی آن‌چه غایب

است، این رویکردهای گسترده چندان کمکی به شناسایی سروری روزافزون سرمایه مالی فراملی در انباشت جهانی و تصاحب ارزش ندارند. دیگر روشن نیست که ارزشی که سرمایه تصاحب می‌کند با مراحل مشخص تولید و چرخه‌ی کالاها مرتبط باشد؛ بسیار کمتر از آن، هرگونه انطباق ضروری بین فرآیندهای تصاحب و جغرافیاهای ملی متمایز نیز روشن نیست. به یادآوریم که سرمایه‌ی خیالی اعتبارگذاری و ارزش‌گذاری خیالی است، تا هنگامی که نه بر روی کاغذ یا در فضای سایبری، بلکه در جهان مادی واقعی تحقق یابد.

اگر سرمایه‌های فراملی بزرگ مانند اپل به صورت نوعی «دستگاه یک‌پارچه‌ساز» عمل کنند (کاکس 2013)، آن‌ها به نوبه‌ی خود در شبکه‌ی سرمایه‌ی مالی فراملی گرفتار، و تابع آن‌اند. به علاوه، پژوهش‌گران مدت‌هاست که دریافته‌اند شرکت‌های بزرگ صنعتی هنگامی که در بازارهای مالی جهانی حرکت می‌کنند، آن را تجربه می‌کنند، و در عملیات مالی‌شان به تصمیم‌سازی‌های‌شان نسبت به تولید شکل می‌دهند، به نحوی که شرکت‌های بزرگ صنعتی مانند اپل خود به گروه مالی تبدیل می‌شوند. همچنان که کلند آن را مستند ساخته، اپل بر قله‌ی سلسله‌مراتب زنجیره‌ی تصاحب‌کنندگان ارزش از سرمایه‌هایی که درونداد را تدارک می‌بینند، و در زنجیره‌ی عرضه تجمع می‌یابند، قرار دارد. اما چه کسی صاحب اپل است؟ میلیارد درها و مالتی میلیون‌هایی که ظاهر سرمایه‌داران اپل را تشکیل می‌دهند، در سال 2021 فقط چند درصد امتیازات مالی را در اپل داشته‌اند. سه سهام‌دار منفرد برجسته‌ی اپل آرتور لویسون، تیم کوک و جف ویلیامز بر روی هم به سستی بیش از یک درصد سهام اپل را داشته باشند. در مقابل، سه بنیاد سرمایه‌گذاری بزرگ و نگارد گروپ، بلک راک و برکشایر هاتاوی، بیش از 20 درصد شرکت را مالک‌اند (ریف، ماه مه 2021). در سال 2021 بلک راک بزرگ‌ترین شرکت مدیریت مالی در جهان بود و سرمایه‌ای حدود 9 تریلیون دلار را مدیریت می‌کرد، و به سرمایه‌گذاران مجتمع‌هایی که تریلیون‌ها دلار بیش‌تر در اختیار داشتند، مشاوره‌ی مدیریتی می‌داد (ریف، مه 2021).

همچنان که فیلیپس (2018) نشان می‌دهد، بلک راک با مجتمع‌های مالی در اکناف جهان سرمایه‌گذاری مشترک دارد که خود هزاران نفر و گروه و نهادهای سرمایه‌گذاری و تریلیون‌ها دلار را گرد هم آورده است، و در همین حال عمیقاً در هدایت صنعت جهانی و شرکت‌های خدماتی و صنعتی جهانی سرمایه‌گذاری کرده است. در میان دیگر سرمایه‌گذاران در بلک راک<sup>[2]</sup>، شرکت سرمایه‌گذاری چین 2/1 درصد، کویت اینوستمنت اتوریتی Kuwait Investment Authority، 5/24 درصد سهام، و هلدینگ تمسک از چین حدود 3/9 درصد سهام را در اختیار دارند. اما این ارقام و شرح بیش‌تر حکایت بسیار محدودی از ردپای سرمایه‌های فراملی است و بیانگر ماهیت آمریکایی سودهای اپل و رای خود اپل نیست؛ در واقع، این‌گونه روش‌شناسی برای تحلیل که می‌کوشد ملیت سهام متمایز مالکیت انبوه سرمایه فراملی را تعیین کند، نکته‌ی اصلی را به طور کامل فراموش کرده است. مثلاً، مدیریت ولینگتون 3/1 درصد سهام بلک راک را دارد، در حالی که این شرکت در بوستون مستقر است، و سرمایه‌گذاران‌اش از نهادهایی در بیش از 60 کشور جهان می‌آیند<sup>[3]</sup>. بلک راک علاوه بر سهامی که از شرکت‌هایی دارد که در آن‌ها سرمایه‌گذاری کرده، تقریباً 80 درصد درآمدش را از مشاوره سرمایه‌گذاری و حق‌العمل‌های مدیریتی و امنیتی دریافت می‌کند (ریف، فوریه 2021)، بنابراین، این شرکت خود ارزشی را تصاحب می‌کند که در وهله‌ی اول توسط اپل از سرمایه‌داران صنعتی تحت پیمان‌کاری‌اش دریافت شده و سپس آن‌چنان که در گذشته انجام داده است، توسط سرمایه مالی فراملی مجدداً تصاحب می‌شود. به عبارت دیگر، اگر اپل سهم عمده‌ای از ارزش را در زنجیره‌ی کالایی آی‌پد دریافت می‌کند، این ارزش به نوبه‌ی خود توسط سرمایه مالی فراملی در نقاط متعدد و بی‌شمار تصاحب و بازتصاحب از طریق نظام مالی جهانی تصاحب می‌شود.

از این‌رو، ارزش خود را در اپل به عنوان یک شرکت بزرگ مستقر نمی‌سازد. همچنان که ماهر و آکانو (2021) و نویسندگان دیگر مورد بحث قرار داده‌اند، این ارزش‌ها به سمت سرمایه‌گذاران جهانی (مانند بلک راک، استیت استریت و نگارد) که توسط دارایی بزرگ مدیریت می‌شوند، حرکت می‌کنند

که در پی فروپاشی مالی 2008 در هسته‌ی سرمایه‌داری جهانی قرار گرفته‌اند. سرمایه‌گذاران نهادی پس از 2008 حتی تا 70 درصد بازار بورس [S&P 500](#) را به‌تمک خود درآوردند، و در میان این‌ها ونگارد، بلک راک یا استیت استریت بزرگترین سهام‌داران در 438 شرکت از 500 شرکت بوده‌اند (ماهر و آکانو 2021). تمرکز عظیم قدرت و نظارت در این مجتمع‌های مدیریتی مالی جهانی برای توسعه‌ی تصاعدی سرمایه‌ی خیالی حیاتی است. کریپنر (2012)، دوران (2017) در میان دیگران، نشان داده‌اند که سهم کل سودهایی که به‌سرمایه مالی در دهه‌های اخیر و به‌ویژه از سال 2008 به‌بعد جریان می‌یابد، به‌همراه تکیه‌ی روزافزون بر شرکت‌های غیرمالی، در درآمد عملیات مالی‌شان به‌طور روزافزونی درحال افزایش بوده است. هرمتو نقل قول می‌کند که، «ترجمه‌ی قدرت حاصله از طریق سرمایه خیالی قدرت مشخص در دست‌کاری و تصاحب اقتصاد واقعی توسط اهرم‌های مالی است». «این اهرم در فرآیندی دومرحله‌ای رخ می‌دهد. نخست خود را از اقتصاد واقعی جدا می‌سازد و خود را متورم می‌کند. سپس، در مرحله‌ی دوم، با توسعه‌اش به‌صورت دارایی به‌اقتصاد واقعی بازمی‌گردد و سودآورترین بخش‌ها را برعهده می‌گیرد. سرمایه خیالی ماهیتی ذاتاً انگلی دارد؛ نیازمند میزبانی است که در او به‌بقای خود ادامه دهد» (هرمتو، 2022:4).

[\*] [S&P 500 - Wikipedia](#)

خلاصه، بازارهای مالی ثروت را با تصاحب ارزش از مدارهای دیگری که به‌نوبه‌ی خود آن را از کار تصاحب کرده‌اند، متمرکز می‌سازند. سفته‌بازان جهانی می‌توانند ارزش‌هایی را از طریق مدارهای جدیدی تصاحب کنند که در بسیاری جهات، صرف نظر از مکان و صرف نظر از ارزش «واقعی» یا تولید مادی وجود دارند (رابینسون 2014). در رقابت بر سر سهام کل ارزش اضافی جهانی سرمایه مالی فراملی است که سلطه یافته است. اما به‌میزانی که سرمایه‌ی خیالی از بستگی‌های تاریخی‌اش در اقتصاد «واقعی» می‌گسلد، این رقابت بیش‌تر و بیش‌تر به‌سرمایه بیش از اندازه خیالی انتقال پیدا می‌کند! - به‌ویژه افزایش ارزش دارایی‌ها در بازار سهام، زمین و بازارهای زمین و مستغلات و انشعابات، یعنی ارزش خیالی. درحالی‌که بخش عمده‌ی این بحث جستجوگرانه است و باید در جایی دیگر دنبال شود، اما نقطه‌ی کلیدی، با توجه به‌بحران، تصاحب‌های انبوه ارزش از طریق نظام مالی جهانی است که تنها می‌تواند از طریق توسعه‌ی مداوم سرمایه خیالی ابقا شود و به‌خیمتر شدن اوضاع نهفته در این بحران دامن بزند. سرمایه خیالی همچنان که دوران (2017:55) توجه می‌دهد، عبارت است از «تجسد آن سرمایه‌ای است که می‌کوشد خود را از فرآیند ارزش‌گذاری از طریق تولید رها سازد». به‌لحاظ تاریخی این امر ضرورتاً خود را به‌عنوان مسأله‌ای غیرقابل حل ارائه نمی‌دهد. سرمایه‌ی مالی به‌عنوان اعتبار به‌لحاظ تاریخی نقشی کلیدی در اقتصاد واقعی تولید کالا و خدمات دارد، یعنی ارزش بنیادین یا مادی یا به‌عبارتی دیگر، در ارزش‌گذاری سرمایه‌دار از طریق فرآیند تولید. خودمختاری انباشت مالی از ارزش بنیادین می‌تواند طی دورانی طولانی از رشد، رکود و بحران انبساط یا انقباض یابد. اما در این زمان، رابطه‌ی تاریخی بین پویایی مستقل نسبی انباشت مالی و ارزش واقعی نهفته‌اش به‌نظر می‌رسد که به‌شدت به‌سوی صورت پیشین گرایش دارد و تقریباً گسستگی به‌نظر می‌آید: شکاف بین سرمایه خیالی و اقتصاد واقعی چنان گشوده شده است که به‌نظر می‌رسد ارزش‌گذاری مالی مستقل از ارزش‌گذاری واقعی باشد. این استقلال البته صرفاً توهم است. چنان‌چه این نظام در زیر این بحران فروپاشد، همه‌ی بحران‌های قبلی کوچک می‌شود، و زندگی میلیارد‌ها نفر در هوا معلق می‌ماند. تخریب بی‌سابقه‌ی پول بدون پشتوانه به‌نظام مالی می‌تواند به‌نوع جدیدی از رکود توأم با تورم بینجامد که در آن تورم با چنان سطوح نجومی از ورشکستگی‌ها، حتی نابرابری‌های حاد و نرخ‌های پایین سود، رکود را طولانی‌تر می‌سازد. امکان خوش‌بینانه‌تر این است که این تخریب‌ها فروپاشی را به‌تاخیر اندازد تا زمانی که اقتصاد واقعی بتواند از این شکاف عظیم سبقت بگیرد و آن را پوشش دهد<sup>14</sup>. اما این شرط بندی با ریسک و خطر بسیار بالایی همراه است.

در حالی که بحث در این جا به صورت آزمایشی ارائه می شود، دو چیز باید روشن باشد. نخست، توسعه‌ی جاری سرمایه‌ی خیالی که با مالی شدن امکان‌پذیر گردید، با توان سرمایه مالی فراملی برای تصاحب ارزش به شیوه‌های جدید و به صورت مستقل از اقتصاد واقعی خدمات و کالاها وضعیت را هر چه وخیم‌تر می‌سازد. و دوم، این توسعه، همچنان که دوران (1:2017) توجه می‌دهد، حاکی «از پیش‌گیری روزافزون از تولید آینده است»، بنابراین، بحران ساختاری انباشت بیش از حد را تشدید می‌کند. دوران حق دارد که می‌گوید «انفجار مالی چیزی جز سرمایه‌داری از نفس افتاده نیست» (همان جا). اما آیا می‌توان تصور کرد که سرمایه‌داری از عهده برمی‌آید تا بار دیگر از طریق توسعه‌ی مولد بر اساس دیجیتالی شدن نفس تازه کند، همچنان که دیجیتالی شدن به گشتار شدید اقتصاد واقعی می‌انجامد؟ آیا انقلاب دیجیتالی که اکنون در راه است، فرصت‌های تازه‌ای برای انباشت و رشد در تولید کالاها و خدمات ایجاد می‌کند تا به اندازه کافی قدرت بگیرند و از نظام مالی از ریخت افتاده حمایت کنند، یعنی نوعی انطباق بین سرمایه مالی و تولید مادی کالاها و خدمات به وجود آید؟

### دومین عصر اطلاعات

بحران‌های ساختاری مانند بحران‌های دهه‌ی 30 و 70 قرن بیستم که به طور نمونه‌وار متضمن گشتاری در الگوهای انباشت سرمایه و ادوار جدیدی از توسعه بودند، اغلب فن‌آوری‌های نو و مؤثری را به کار می‌گرفتند؛ فن‌آوری‌هایی مانند مواد مصنوعی، اجناس بادوام مصرفی، مواد پتروشیمیایی، خودرو، و فن‌آوری‌های صنعتی‌نظامی که به رونق پس از دومین جنگ جهانی تحرک داد. در اوایل سده‌ی بیستم اقتصاددان شوروی نیکلای کُندر اتیف دریافت که چگونه اقتصاد جهانی با فن‌آوری‌های مؤثر جدیدی به حرکت درمی‌آید و چرخه‌های حدوداً چهل تا پنجاه ساله را تجربه می‌کند (موسوم به امواج کُندر اتیف). ادوار توسعه در این چرخه‌ها، نهایتاً انرژی خود را از دست می‌دهند و به دنبال آن، آفت و بحران‌ها فرامی‌رسند و به تجدیدسازمان نظام و فن‌آوری‌های جدیدی می‌انجامد که به راه‌اندازی چرخه‌ی جدید یاری می‌دهد. کارلوتا پرز (2003) همین اخیراً به پیروی از تمرکز شوپتر Schumpeter بر چرخه‌های تجارت و نوآوری‌ها استدلال مشابهی را ارائه کرده است. در نگاه او، فن‌آوری‌های جدید زمان می‌برد تا توسعه‌ی مولد را به وجود آورد، چون عواید حاصل از صنایعی که از تکنولوژی‌های کاملاً جاافتاده استفاده می‌کنند، بالا باقی می‌ماند و به جذب سرمایه مالی در دسترس ادامه می‌دهند. هنگامی که فن‌آوری‌های مستقر به انتها می‌رسند، فرصت برای سرمایه‌گذاری سودآور در آن‌ها می‌خشکد و سرمایه‌گذاری مالی پیش می‌آید. اما در آن صورت فن‌آوری‌های جدید معرفی می‌شوند و در نهایت سرمایه‌گذاری مالی به عنوان «الگوواره‌ی اقتصادی فن‌آوری» جدید سرمایه‌گذاری مالی را جذب می‌کند و هدایت دوران توسعه‌ی تولید را بر عهده می‌گیرد. پرز تصدیق می‌کند که الگوهای فرهنگی به سود الگوواره‌ی جدید باید نهادینه شود تا آمادگی دوره‌ی توسعه‌ی شود که در راه است. معهدا این‌ها و رویکردهای مرتبط با آن اهمیت بسیار زیادی به جبر فن‌شناختی می‌دهند؛ و مرکزیت علی نیروهای طبقاتی و اجتماعی در مبارزه را حذف می‌کنند.

اکنون به نظر می‌رسد که سرمایه‌داری جهانی در آستانه‌ی موج دیگری از بازسازی و گشتار بر اساس دیجیتالی کردن بسیار عمیق‌تر تمامی جامعه و اقتصاد جهانی است. در هسته‌ی این موج جدید گسترش، فن‌آوری اطلاعات پیشرفته‌تر یا فن‌آوری‌های موسوم به انقلاب صنعتی چهارم قرار دارد [5]. فن‌آوری‌های در حال ظهور که با هوش مصنوعی و جمع‌آوری، پردازش و تحلیل مقادیر عظیم داده‌های بزرگ هدایت می‌شود، شامل آموزش ماشینی، اتوماسیون و رباتیک، نانو و بیوتکنولوژی، اینترنت اشیا، رایانش ابری و کوانتومی، چاپگری سه بُعدی، واقعیت مجازی، صورت‌های نوین انباشت انرژی و وسائل خودران زمینی-هوایی-دریایی از جمله‌ی دیگر فن‌آوری‌هاست. رایانه و فن‌آوری اطلاعات که نخست در دهه‌ی 80 قرن بیستم ارائه شد، اساس اصلی جهانی‌سازی را فراهم آورد. این فن‌آوری به طبقه‌ی سرمایه‌دار فرامرزی اجازه داد تا توالی‌های تولید جهانی را هم‌آهنگ و هم‌گام کند، و بنابر این تولید یکپارچه و نظام

مالی جهانی را به گونه‌ای مستقر سازد که هر کشوری در آن مشارکت داده می‌شود. درست همان‌طور که با معرفی اولیه فن‌آوری اطلاعات و اینترنت در اواخر قرن بیستم سرمایه‌داری جهانی عمیقاً دگرگون شد، دومین نسل فن‌آوری‌های مبتنی بر دیجیتال‌یسم نیز دور جدیدی از تجدیدساختار سراسر جهانی را هدایت می‌کند که نویدبخش تأثیر دگرگون‌ساز دیگری در ساختارهای اقتصاد جهانی، جامعه و سیاست است.

برآورد این‌که دقیقاً با چه سرعت و گسترشی تجدیدساختار دیجیتالی جاری به‌پیش می‌رود، دشوار است. بنابر داده‌های همایش تجارت و توسعه سازمان ملل [آنکتاد] «اقتصاد مشارکتی» از 14 میلیارد دلار در سال 2014 به 335 میلیارد دلار تا 2025 افزایش می‌یابد. حمل‌ونقل جهانی برای چاپ‌گرهای سه بُعدی در 2016 بیش از دو برابر شد و به‌پیش از 450 هزار دلار رسید و انتظار می‌رود که تا پایان 2020 به 6/7 میلیون برسد. برآورد می‌شود که ارزش جهانی تجارت الکترونیکی در سال 2017 به 29 تریلیون دلار رسیده که معادل 36 درصد تولید ناخالص جهانی است. در آن سال 277 میلیون نفر از طریق تجارت الکترونیکی خریدهای بین‌المللی داشتند. در سال 2019 صادراتی که از طریق خدمات دیجیتالی ارائه می‌شود، به 2/9 تریلیون دلار یا 50 درصد صادرات جهانی بالغ گشت. تا سال 2019 ترافیک اینترنتی 66 برابر کل ترافیک اینترنت جهانی در 2005 بود، درحالی‌که ترافیک پروتکل جهانی اینترنت که یک پروکسی برای جریان داده‌هاست، و نیز داده‌های جاری از حدود 100 گیگابایت در روز در سال 1992 به‌بیش از 45 هزار گیگابایت در ثانیه در سال 2017 افزایش یافت. و باوجود این، جهان صرفاً در آغازین روزهای اقتصاد رانده شده با داده‌هاست؛ تا سال 2022 برنامه‌ریزی شده که ترافیک پروتکل اینترنت جهانی به‌رقم 150 هزار و 700 گیگابایت در ثانیه برسد و مردمان بیش‌تر و بیش‌تری برای نخستین‌بار به‌روی خط می‌آیند و با گسترش اینترنت اشیاء تعدادشان بیش‌تر نیز می‌شود. دیجیتالی شدن از آغاز پیدایش آن تأثیر شبکه‌ای را نشان می‌دهد، این درحالی است که گستره‌ی فعالیت‌های انسانی و روابط اجتماعی نهایتاً بیش‌تر به‌زبان‌های جریان بیت‌ها، یعنی به‌زبان صفر و یک، درمی‌آیند. ما به‌وضعیتی می‌رسیم، یا احتمالاً به‌آن رسیده‌ایم، که همه‌ی افراد روی این سیاره به‌طور عمده مستقیم، و چه‌بسا هر فردی به‌طور غیرمستقیم، از طریق شبکه‌ی دیجیتالی مشترک و احدی به‌هم‌دیگر مرتبط شده‌اند. تا سال 2015 بیش از 30 درصد جمعیت جهان از پلتفرم‌های رسانه‌ی اجتماعی استفاده می‌کردند. تا سال 2019، 5/2 میلیارد تلفن هوشمند در سراسر جهان در حال استفاده بود و بیش از نیمی از سیاره به‌صورت آنلاین درآمده بود (شواب و مالرت، 2020: 165، 27).

اگر نخستین نسل جهانی‌سازی سرمایه‌داری پس از دهه‌ی 1980 متضمن ایجاد تولید یک‌پارچه به‌لحاظ جهانی و نظام مالی جهانی بود، موج جدید دیجیتالی کردن و پیدایش پلتفرم‌ها از سال 2008، فراملی‌سازی بسیار سریع خدمات مبتنی بر دیجیتال‌یسم را تسهیل کرده است. این خدمات تا سال 2017 بالغ بر 70 درصد تولید ناخالص کلی جهانی بود (ماروئیس، 2017، Marois) و ارتباطات، اطلاعات، فن‌آوری دیجیتالی، پلتفرم تجارت الکترونیکی، خدمات مالی، کارهای فنی و حرفه‌ای و مجموعه‌ای دیگر از فرآورده‌های غیرملموس مانند فیلم و موسیقی را دربرمی‌گیرد. این جابه‌جایی در سطح جهانی به‌اقتصاد مبتنی بر خدمت براساس ارائه‌ی گسترده‌ی فن‌آوری‌های صنعتی چهارم قرار دارد، و تغییرات عظیمی را در ساختار تولید سرمایه‌داری و رفتن به‌سوی تمرکز دانش برای تولید کالاها و خدمات را فرامی‌آورد. این امر موجب تسلط روزافزون سرمایه‌ی غیرملموس (یعنی، سرمایه‌ای که ماهیت جسمانی و فیزیکی ندارد) شده است؛ آنچه گاهی «سرمایه‌ی معنوی»، «دارایی معنوی» و «تولید غیرمادی» خوانده می‌شود، به‌همراه مفهوم مرتبط کار غیرمادی، کار شناختی و کارگران دانشی در ارجاع به‌کارگرانی که درگیر تولید غیرمادی‌اند. اطلاعات در مسیر فرهنگ است و فرهنگ همان چیزی است که نوع ما را از سایر انواع متمایز می‌سازد. این زمان هم‌چنان که اطلاعات به‌لحاظ کیفی به‌سطح جدیدی در وجود مادی ما می‌رسد، مایلم که یادآوری کنیم که اطلاعات به‌عنوان قدرت اجتماعی هیچ‌گاه از روابط تولید و پویایی قدرتی که در آن تعبیه شده، مستقل نیست.



همه‌گیری کووید-19 تلاش‌های شرکت‌های فن‌آوری غول‌آسا را رونق بخشید و عوامل سیاسی آن‌ها عرصه‌های هرچه بیشتر و بیش‌تری را به اقتصاد قلمرو دیجیتالی جدید وارد کردند (رابینسون 2020 الف، 2022 که در دست انتشار است). در مرکز این تجدیدساختار جهانی شرکت‌های فن‌آوری غول‌آسا از جمله مایکروسافت، اپل، آمازون، و تینسنت، علی بابا و فیس‌بوک قرار دارند<sup>16</sup>. این شرکت‌ها در دومین دهه‌ی قرن بیست‌ویکم رشد حیرت‌آوری را تجربه کردند. اکنون علاوه بر شرکت زووم، نت‌فلیکس و شرکت‌های دیگری که این همه‌گیری به آن‌ها رونق داد و به هیولاهای فن‌آوری اولیه اضافه شده‌اند؛ شرکت‌های فن‌آوری دیگری مانند شرکت تولید نیمه‌رسانایی تایوان (تی.اس.ام) که سرمایه‌گذاری و گسترش بازار آن حتی پیش از همه‌گیری نیز شدیداً رونق یافته بود، در حال گسترش‌اند. کاربران روزانه‌ی زووم در حدود 3000 درصد در نخستین ماه‌های همه‌گیری جهش داشته است. به‌علاوه، اکنون صدها شرکت فن‌آوری نوظهور در اکناف جهان در طی این همه‌گیری رونق یافته‌اند و می‌توان انتظار داشت که به‌سرعت با پیشرفت تجدیدساختار، رشد کنند و گسترش یابند. اپل و مایکروسافت در اوایل سال 2020، در آستانه‌ی همه‌گیری، هرکدام سرمایه‌گذاری حیرت‌آور 1/4 تریلیون دلاری را ثبت کردند. تا پایان آن سال این رقم به‌ترتیب به 2/08 تریلیون دلار و 1/63 تریلیون دلار افزایش یافت. سرمایه‌گذاری آمازون که به‌هنگام ورود به‌دوران همه‌گیری 1/04 تریلیون دلار بود، تا پایان سال 2020 به 1/58 تریلیون دلار افزایش یافت. شرکت الفبا (شرکت مادر گوگل) سرمایه‌گذاری 1/2 تریلیون دلاری، سامسونگ 983 میلیارد دلاری، فیس‌بوک 779 میلیارد دلاری و علی بابا و تینسنت هر کدام حدود 700 میلیارد دلار را ثبت کردند. برای این‌که تصویری از سرعت رشد این هیولاهای فن‌آوری داشته باشید: بازار سرمایه‌گذاری گوگل از 200 میلیارد دلار در سال 2008 به‌پیش از یک تریلیون دلار در سال 2020 رسیده یا افزایشی 500 درصدی را طی یک دهه پشت‌سر گذاشت. در همین حال، طی فقط دو سال از 2015 تا 2017، ارزش شرکت‌های پلاتنوم با سرمایه‌گذاری بازار بیش از 100 میلیون دلار، حدود 67 درصد جهش داشته و به‌پیش از 7 تریلیون دلار رسیده است.

مشتی شرکت‌های فن‌آوری بسیار بزرگ مقادیر عظیمی پول نقد از سرمایه‌گذاران فراملی از اکناف جهان جذب کردند، کسانی که نومیدانه در پی فرصت‌های سرمایه‌گذاری تازه میلیارد‌ها دلار، به‌عنوان مفری برای سرمایه انباشته شده‌ی مازادشان در پی سود، به‌غول‌های پلاتنوم و فن‌آوری واریز کردند. سرمایه‌گذاری سالانه در فن‌آوری اطلاعات و رایانه از 17 میلیارد دلار در سال 1970 به 65 میلیارد دلار در سال 1980 و سپس به 175 میلیارد دلار در سال 1990، 496 میلیارد دلار در سال 2000 و 654 میلیارد دلار در سال 2016 جهش داشت، و سپس در سال 2019 به 8000 میلیارد دلار رسید (صندوق ذخیره‌ی فدرال، 2020). همچنان که سرمایه‌داران این میلیارد‌ها را سرمایه‌گذاری می‌کنند، خانه‌های سرمایه‌گذاری و بانک‌داری جهانی با سرمایه‌ی فن‌آوری پیشرفته در هم تنیده می‌شوند و فعالیت‌های اقتصادی در سراسر جهان به‌سوی رایانش ابری و هوش مصنوعی می‌رود. روشن است که مقادیر نجومی درگیر در بازار شرکت‌های فن‌آوری پیشرفته (تک) به‌طور عمده نتیجه‌ی بورس سهام است. به‌نظر می‌رسد که شکاف عظیمی از دشواری‌ها، اگر نگوئیم که اندازه‌گیری آن غیرممکن است، بین ارزش دارایی‌های مادی این شرکت‌ها و سرمایه‌گذاری بازار آن‌ها وجود دارد که همین شکاف بین اقتصاد واقعی و سرمایه‌ی خیالی است که در بخش پیشین مورد بحث قرار گرفت. این بدان معناست که رابطه‌ی بین امور مالی و تولید در بخش (تک) همان رابطه‌ی است که اقتصاد جهانی در سطح گسترده دارد.

آیا این می‌توانست رابطه‌ی موقتی باشد، در حالی‌که سرمایه‌گذاری در (تک) فعال‌سازی مجدد تولیدی و گسترش را ایجاد می‌کند؟ بهبود تولیدی در منطق سرمایه‌داری مستلزم افزایش نرخ سود است. این امر، با فرض یکسان بودن سایر شرایط، از افزایش در بهره‌وری از طریق دیجیتالی کردن، بدون افزایش مربوطه در نرخ کلی دستمزد، یا دست‌کم افزایش سریع‌تر سود از دستمزدها، فراهم می‌شود. داده‌ها نشان می‌دهد که از دهه‌ی 1980 به‌بعد، آن شرکت‌های بزرگی که به‌فن‌آوری اطلاعات و رایانه گذر کردند،

به‌نحو شدیدی بهره‌وری بیشتری از رقبای خود داشته‌اند، و توانسته‌اند آنچه را که «پارادوکس بهره‌وری» نامیده‌اند، حل کنند (برین‌یولفسون، اریک و آندرو مک‌آفی، 100-101: 2014). این در حالی‌که است که در سال 1973 رشد بهره‌وری به‌طرز قابل توجهی کاهش یافت، بحران ساختاری آغاز شد و در پی آن جهانی‌سازی آمد<sup>[7]</sup>. یکی از گزارش‌های مکنزی در سال 2016 برآورد کرد که نرخ‌های رشد جهانی برای 50 سال بعد گند می‌شود و تقریباً به‌نصف نرخی می‌رسد که در 50 سال قبل از آن برخوردار بوده: از 3/8 به 2/1 درصد. امیدها به‌فن‌آوری‌های دیجیتال به‌عنوان منبع عمده‌ی رشد آینده است (کاوفمان و همکاران 2016).

دیجیتالیزاسیون «فن‌آوری با هدف همگانی» است، یعنی مانند برق در تمامی شاخه‌های اقتصاد و جامعه گسترش می‌یابد و به‌درون هر چیزی راه می‌یابد. کسانی که گسترش و کاربرد فن‌آوری‌های دیجیتال را کنترل می‌کنند، قدرت اجتماعی و نفوذ سیاسی نوین‌یادی به‌دست می‌آورند. در این فرآیند پیکربندی‌های جدید و بلوک‌های جدید سرمایه‌ ظهور می‌کنند (رابینسون، 2020 الف). ظهور اقتصاد دیجیتال متضمن جوش خوردن **سیلیکون ولی**<sup>[\*\*]</sup> با سرمایه‌ مالی فراملی است. سرمایه‌گذاری بانک آمریکا در تک، مثلاً از سال 2017 تا 2019، 180 درصد افزایش یافت (سی‌بی‌اینسایتس، 2019). و همچنین مجتمع‌های امنیتی-صنعتی-نظامی به‌بلوک سه‌جانبه شده‌ی جدید سرمایه‌ میدان می‌دهند که به‌نظر می‌رسد در کانون الگوواره‌ی پس از همه‌گیری در حال ظهورند. با تعمیق این فرآیند، آن گروه‌هایی از طبقه‌ی سرمایه‌دار فراملی که دیجیتالیزاسیون کلی را کنترل می‌کنند، روش‌های تازه‌ای برای سازماندهی و استخراج ارزش مازاد نسبی و افزایش بهره‌وری با نرخی تصاعدی را توسعه می‌دهند. از این‌رو، فن‌آوری‌های نوین زنجیره‌های ارزشی موجود را می‌گسلد و تجدیدسازمانی در میان بخش‌هایی از سرمایه‌ و اجزای طبقه‌ی سرمایه‌دار ایجاد می‌کند. این‌ها به‌غول‌های تک و سرمایه‌ مالی دیجیتالی شده اجازه می‌دهند تا سهام هرچه بیشتری را از ارزش ایجاد شده توسط مدارهای جهانی انباشت تصاحب کنند. همچنان که پیش از این مورد بحث قرار گرفت، اگر قرار است اقتصاد واقعی «جلو بزند»، از رابطه‌ی بخش تک با سرمایه‌ی مالی فراملی خواهد بود. آیا امکان دارد که ورود انبوه سرمایه‌ مالی به‌این بخش، ارزش تولید کند و سودها را در تولید مبتنی بر دیجیتالیزاسیون افزایش دهد و «پیشی بگیرد»؟ هیچ نشانه‌ای از این‌که چنین چیزی دارد رخ می‌دهد، وجود ندارد؛ اما آنچه می‌تواند موازنه را برهم زند، بازهم اصلاحات دولتی است که از طریق اعتراض توده‌ای برانگیخته می‌شود، همچنان که در این‌جا مورد بحث قرار می‌دهم.

[wikipedia.org](https://www.wikipedia.org) (سیلیکون ولی - ویکی‌پدیا، دانشنامه آزاد <sup>[\*\*]</sup>)

کارگزاران سرمایه‌داری جهانی ادعا می‌کنند که اقتصاد دیجیتال مسائل قطبی شدن و رکود اجتماعی را حل می‌کند و مشاغلی را با مهارت‌ها و دستمزدهای بالا به‌وجود می‌آورد. درست است که نخستین موج دیجیتالیزاسیون در اواخر قرن بیستم به‌دوشاخگی کار انجامید و مشاغلی را برای مهارت‌ها و دستمزدهای بالا در سوی یک قطب ایجاد کرد و موجب پیدایش ارتش‌های جدیدی از کارگران مالی و فنی (یعنی تک) شد: مهندسان، برنامه‌ریزان نرم‌افزاری و مانند این‌ها. در سوی دیگر این قطب، دیجیتالیزاسیون انبوهی از کارگران مهارت زوده شده، با دستمزدهای پایین را موجب شد، و گسترش مراتب نیروی‌کار مازاد را هم فراهم کرد (رابینسون، 2020 ب). اما اکنون موج جدید دیجیتالیزاسیون این تهدید را به‌وجود آورده که بسیاری از آنچه را «کار دانشی» نامیده می‌شد، زائد سازد و مهارت‌زدایی ایجاد کند و بخش چشمگیری از کسانی را که مشاغل دانش‌بنیان داشتند و [می‌بایست] باقی می‌ماندند، به‌سطح پایین‌تری کاهش دهد. کار شناختی و کارگران آزادکار یا پروژه‌های به‌طور روزافزونی با دستمزدهای کمتر، و وظایف تکراری کسالت‌بار و وضعیتی ناپایدار و ناآمن روبرو می‌شوند. از آن‌جاکه «داده‌ی بزرگ»، داده‌ها را در مشاغل دانش‌بنیان در محل کار و در بازار قرار می‌دهد و سپس آن‌ها را به‌صورت الگوریتم درمی‌آورد، این نیروی‌کار به‌خودی‌خود خطر جایگزینی توسط هوش مصنوعی و وسایل خودران و دیگر فن‌آوری‌های انقلاب صنعتی چهارم را به‌همراه دارد. در واقع، حتی پیش از شیوع همه‌گیری، اتوماسیون از صنعت و امور مالی به‌تمامی شاخه‌های خدمات، و حتی به‌کشاورزی و قس‌ت‌فود

نیز در حال گسترش بود. انتظار می‌رود که در نهایت بسیاری کارهای حرفه‌ای مانند وکالت، تحلیل‌گران مالی، پزشکان، خبرنگاران، روزنامه‌نگاران، حساب‌داران، کارمندان بیمه و کتابداران جایگزین شوند (رابینسون، ۲۰۲۲ در دست انتشار).

بگذارید بگوییم که بحران‌ها برای سرمایه‌ی فراملی فرصتی فراهم می‌آوردند، برای این‌که سطوح سود را به‌ضرب بهره‌وری بیش‌تر از کارگران محدودتر اعاده می‌کنند. این فرآیند که توسط مارکس همیشه پیش‌گام توصیف شده است، با موج جدید دیجیتالیزاسیون به‌پیش رانده می‌شود، و اکنون به‌شیوه‌ی خانه‌های داغ با اوضاع اقتصادی و اجتماعی که ناشی از همه‌گیری کووید است، شتاب می‌گیرد. از دهه‌ی 1980 تقریباً همه‌ی استخدام‌ها در آمریکا در مشاغل جاری به‌سبب اتوماسیون مقدار زیادی از دست رفته است، مثلاً اتوماسیونی که طی دوره‌ی رکود رخ داد (برای بحث درباره‌ی این مسأله رابینسون 2022 را نگاه کنید). نخستین موج فن‌آوری اطلاعات و رایانه در دهه‌های آخر سده‌ی بیستم رشد انفجاری بهره‌وری و ظرفیت‌های مولد را دامن زد، درحالی‌که فن‌آوری‌های دیجیتال جدید نوید چندبرابر شدن چنین ظرفیتی را می‌دهند. به‌طور مشخص دیجیتالیزاسیون افزایش گسترده‌ی ترکیب ارگانیک سرمایه را به‌همراه دارد، یعنی آن بخشی از سرمایه‌ی ثابت، به‌صورت ماشین‌آلات و فن‌آوری، گرایش دارد که نسبت به‌سرمایه‌ی متغیر، به‌صورت کار، افزایش یابد. به‌بیان عامیانه دیجیتالیزاسیون فرآیندی را شتاب می‌دهد که به‌موجب آن فن‌آوری و ماشین‌آلات جایگزین کار انسان می‌شود، بدین‌سان، مراتب کسانی را که به‌حاشیه رانده می‌شوند و مازاد می‌شوند، گسترش می‌دهد.

بازسازی مطمئناً ممکن است موج تازه‌ای از توسعه را آزاد سازد. لیکن چنین توسعه‌ای با مسائلی مواجه می‌شود که افزایش ترکیب ارگانیک سرمایه را در برابر نظام قرار می‌دهد، یعنی گرایش به‌افت نرخ سود، انقباض تقاضای مجتمع‌ها و این‌که سودهای به‌شدت افزایش یافته را نمی‌توان به‌شیوه‌ای سودآور دوباره سرمایه‌گذاری کرد. در تصویری بزرگ‌تر قدرت ساختاری افزایش یافته‌ای که طبقه‌ی سرمایه‌دار فراملی از طریق جهانی‌سازی و مالی ساختن سرمایه به‌دست آورده، به‌آن این قدرت را داده که سیاست‌های بازتوزیعی را تضعیف کند و نظام تازه‌ای را بر اساس انعطاف‌پذیری و در معرض ناپایداری و خطر قرار دادن (یا پرولتریزه شدن)، شرایط ناامنی و خطر پیوسته‌ای را بر طبقه‌ی کارگر جهانی تحمیل کند. سازمان بین‌المللی کار در سال 2019 گزارش داد که اکثریت سه‌ونیم میلیارد کارگر جهان یا در اقتصاد غیررسمی کسب درآمده‌اند (یا در این زمینه تلاش می‌کنند). یعنی مراتب نیروی‌کار مازاد را افزایش می‌دهند. یا با ترتیبات موقتی و ناپایدار از جمله ترتیبات کاری غیررسمی، انعطاف‌پذیر، پاره‌وقت، قراردادی، مهاجرتی و سیار-کار می‌کنند. در چهاردهه‌ی گذشته‌ی فرآیند جهانی‌سازی دور بزرگ تازه‌ای از محیط‌های جهانی به‌وجود آمده است، درحالی‌که صدها میلیون نفر از روستاهای جهان سوم ریشه‌کن شده و تبدیل به‌مهاجران فراملی و مهاجران داخل‌کشوری شده‌اند. بعضی از این میلیون‌ها نفر آدم ریشه‌کن شده، از طریق مشارکت در کارخانه‌ها، مزارع و دفاتر در سطح جهانی به‌عنوان کار موقت و ناپایدار به‌شدت استثمار می‌شوند، درحالی‌که گروهی دیگر به‌حاشیه رانده شده و تبدیل به‌نیروی انسانی مازاد می‌شود و با «سیاره‌ی بی‌خانمان‌ها و زاغه‌نشین‌ها» مرتبط می‌گردند. نیروی انسانی مازاد کاربرد مستقیمی برای سرمایه ندارد. با این‌حال، در تصویر کلی‌تر، نیروی‌کار مازاد برای سرمایه‌داری جهانی تا جایی که فشار از پایین بر دستمزدها وارد می‌آورد، بسیار حیاتی است، و در هرکجا کسانی را که هنوز در بازار کار فعال‌اند، منضبط می‌سازد.

درحالی‌که موج نوآوری فن‌آوری که اکنون در راه است، تحت نظام سرمایه‌داری جهانی نوید عظیم‌تری را در درازمدت می‌دهد، اما مضامین سیاسی و اجتماعی فن‌آوری‌های جدید-که در منطق سرمایه و محرک غیرقابل جایگزین آن برای انباشت ارائه می‌شود- به‌خطر عمده‌ای اشاره دارد. به‌ویژه این فن‌آوری‌های نوین، به‌فرض یکسان بودن سایر شرایط، وضعیت نیروهایی را وخیم‌تر می‌سازند که برای انباشت بیش از اندازه و گسترش مراتب نیروی انسانی مازاد به‌حرکت درمی‌آیند. این‌ها طبقه‌ی سرمایه‌دار فراملی و عوامل‌اش را قادر می‌سازد تا کابوسی از نظام‌های جدید برای نظارت اجتماعی،

سروری و سرکوب ایجاد کنند؛ نظام‌هایی که می‌توان از آن‌ها برای کنترل، فشار آوردن و بازداشتن عسبان طبقه‌ی کارگر جهانی، جنبش‌های اپوزیسیون و توده‌های طرد شده بهره گرفت. جرم‌انگاری، اغلب به‌صورت نژادپرستی و کنترل نظامی، به‌سازوکارهایی برای فشارهای پیش‌گیرانه‌ی تبدیل می‌شوند که با محرک رفتن به‌سوی انباشت نظامی و پتانسیل ایجاد دولت پلیسی- جهانی هم‌گرایی می‌یابند. هم‌اکنون احتمالاً می‌توانیم گسست سلطه‌ی مبتنی بر رضایت متقابل و ظهور نظام‌های اجباری کنترل اجتماعی را به‌عنوان راهبردهایی برای مدیریت جمعیت مازاد ببینیم.

نبود اصلاحات تنظیمی و بازتوزیعی یا مداخله‌ی دولت برای ایجاد استخدام در بخش عمومی یا صورت‌های بدیل آن، این فرآیند بحران ساختاری انباشت را بیش از حد تشدید می‌کند. در این صورت، مسأله به‌شکل مبارزه‌ی طبقاتی و رقابت سیاسی درمی‌آید. آیا مبارزه‌ی توده‌ای توسط طبقات کارگر و مردمی می‌تواند نظامی از اقدامات را برای بازتوزیع و بازتنظیم و سرمایه‌گذاری برای رفاه اجتماعی به‌سیستم تحمیل کند و موفق شود که بحران را به‌آینده موقوف کند و به‌سرمایه‌داری جهانی فرصت حیات دوباره بدهد؟

### نتیجه‌گیری: مشخصه‌های آینده‌ی رقابت‌آمیز

تا این‌جا بُعد ساختاری بحران جهانی را مورد بحث قرار داده‌ایم. اما این بحران همان‌قدر سیاسی است که اقتصادی است. دولت‌های سرمایه‌داری، پس از دهه‌های فساد اجتماعی و سختی‌هایی که نئولیبرالیسم به‌یار آورده، با ناتوانی این دولت‌ها در مدیریت اضطراری سلامت کووید-19 و همچنین فروریزی اقتصادی، با بحران‌های مارپیچی و مشروعیتی مواجه‌اند. نخبگان و سرآمدان از نگاه تاریخی کوشیده‌اند تضادهای سرمایه‌داری را از طریق ابزارهای سیاست‌گذاری دولت‌ملت‌ها حل کنند. با وجود این، سرمایه فراملی در دهه‌های اخیر از فشارها و محدودیت‌های تحمیل شده توسط دولت‌ملت گسسته است. طبقه‌ی سرمایه‌دار فراملی و عوامل سیاسی آن در دولت‌ها فاقد ساختارهای سیاسی کارکردی برای حل این بحران‌اند، و با فرض گسست بین اقتصاد جهانی‌سازانه و نظام مبتنی بر دولت‌ملت برای اقتدار سیاسی، باز هم از امکان پایدار ساختن بلوک قدرت جهانی و تجدیدساختار سروری سرمایه‌داری بی‌بهره‌اند. سرآمدان جهانی تلاش کرده‌اند تا اقتدار سیاسی فراملی را از طریق دستگاه‌های دولتی فراملی کسب کنند (زجمله نگاه کنید به‌براینسون 2004، 2008 و به‌ویژه 2014، فصل دوم). اما طبیعت از هم‌گسیخته و بسیار مبرم دستگاه‌های دولتی فراملی که فاقد مرکزیت‌اند، قانون اساسی رسمی و ظرفیت اعمال نیرو ندارند، حتی در صورت پراکندگی اقتدار سیاسی رسمی در میان دولت‌های ملی متعدد، تلاش این سرآمدان را مشکل‌ساز می‌کند.

سرآمدان «روشن‌بین»تری که طبقه‌ی سرمایه‌دار فراملی را نمایندگی می‌کنند، بر سر سازوکارهای فراملی حاکمیت جنجال زیادی به‌راه انداخته‌اند تا بتوانند از طریق دستگاه دولتی فراملی مقتدرتر (رابینسون، 2017) که به‌طبقه‌ی حاکم جهانی اجازه می‌دهد تا در بی‌دولتی این نظام به‌نفع حفظ سرمایه‌داری جهانی از شرّ خودش و از چالش‌های رادیکال از سوی پایین امکان دهد، حکومت کنند. اما این تلاش برضد تضادهای بین نقش انباشت‌گر و نقش مشروع دولت‌های ملی است. یعنی دولت ملی با تضادی بین نیاز به‌ارتقای انباشت سرمایه فراملی در قلمرو خود و نیاز آن برای دستیابی به‌مشروعیت سیاسی و پایداری سامان اجتماعی داخلی مواجه است. جذب شرکت‌های فراملی و سرمایه‌گذاری مالی به‌قلمرو ملی مستلزم فراهم کردن انگیزه‌های فراوان است که با نئولیبرالیسم مرتبط باشد، مانند فشار برای پایین نگهداشتن دستمزدها، مقررات‌زدایی، امتیازات مالیاتی، خصوصی‌سازی، یارانه‌های سرمایه‌گذاری، ریاضت مالی و مانند آن. نتیجه، نابرابری روزافزون، فقیر شدن و ناامنی برای طبقات کارگر و مردمی است، دقیقاً شرايطی که دولت‌ها را به‌بحران مشروعیت وامی‌دارد و دستگاه‌های سیاسی ملی را دچار بی‌ثباتی و ناپایداری می‌کند و نظارت سرآمدان را به‌خطر می‌اندازد.

سروری سرمایه‌داری در حال فروریزی است. بررسی سال 2020 (جان، 2020) نشان داد که اکثریت مردم در اکناف جهان (56 درصد) باور دارند که سرمایه‌داری بیش‌تر از آن‌که خیر برساند، آسیب می‌زند. بی‌اعتمادی به سرمایه‌داری در تایلند و هند بسیار بالا (به ترتیب 75 و 74 درصد) بود، و فرانسه در همان حدود (69 درصد) پشت سر آن‌ها قرار داشت. اکثریت مردم در بسیاری از کشورهای آسیایی، اروپایی، خلیج فارس، آفریقایی و آمریکای لاتین سرمایه‌داری را مردود می‌دانستند. در واقع، فقط در استرالیا، کانادا، آمریکا، کره جنوبی، هنگ‌کنگ و ژاپن اکثریت مخالف با این اظهار بودند که سرمایه‌داری امروزه بیش‌تر از آنکه خیر برساند، آسیب می‌زند. بهار جهانی در اکناف جهان در حال شکفتن است<sup>18</sup>. یک «بهار جهانی» در سرتاسر جهان در حال وقوع است. از سال 2017 تا 2019 بیش از 100 اعتراض دولتی عمده، چه در کشورهای غنی و چه در کشورهای فقیر، جهان را پیموده است که حدود 30 دولت یا رهبر را سرنگون کرده و خشونت دولتی را بر ضد اعتراض‌کنندگان به صورت صعودی افزایش داده است (بنیاد کارنگی برای صلح بین‌الملل، 2020). با وجود این، این دوره‌ی دوساله چیزی جز لحظه‌ای از اوج در خیزش‌های مردمی نبوده است که در آستانه‌ی رکود بزرگ سال 2008 وجود داشت؛ سونامی شدید عصیان توده‌ای که دست‌کم از سال 1968 از آن زمان تاکنون بی‌سابقه بوده است.

این خیزش ماهیتی بهراستی جهانی دارد (رابینسون، 2022 در دست انتشار). از شیلی تا لبنان، عراق تا هند، فرانسه تا آمریکا، هائیتی تا نیجریه و آفریقای جنوبی تا کلمبیا مبارزات توده‌ای در بسیاری موارد به نظر می‌رسد که ماهیت ضد سرمایه‌دارانه‌ی رادیکال کسب کرده‌اند. این اعتراضات در میان دیگر چیزها، دربرگیرنده‌ی اعتراضات کارگران و اغلب کارگران مهاجر، مزرعه‌داران، جوامع بومی، زنان و فمینیست‌ها، دانشجویان، زندانیان و فعالان برضد حبس انبوه، فعالان ضد فساد و خواهان دموکراسی، ضد نژادپرستان، کسانی که برای خودگردانی و استقلال مبارزه می‌کنند، کارزارهای ضد ریاضت اقتصادی و هواداران محیط زیست بوده است<sup>19</sup>. این مبارزات توده‌ای با همه‌ی گونه‌گونی‌هایشان، مخرج مشترک اساسی هم دارند: سرمایه‌داری جهانی پرخاش‌گر که در بحران است، بیش از آن برگردی توده‌هایی توسعه می‌یابد که دیگر نمی‌توانند سختی و محرومیت بیش‌تری را تحمل کنند. به نظر می‌رسد که تضادهای این نظام بحران‌زده به نقطه‌ی انفجار رسیده است، و جهان را در وضعیتی خطرناک قرار داده که آن را به مرز جنگ داخلی و جهانی می‌کشاند.

گروه‌های حاکم ناگزیرند که از نارضایی توده‌ی مردم نگران باشند. آن‌ها باید راهی برای حفظ انباشت سرمایه در برابر رکود بیابند، و در همین حال با سرپوش نهادن بر عصیان، کنترل خود را حفظ کنند. با گسترش اعتراضات در اکناف جهان، آن‌ها به توسعه‌ی دولت پلیسی-جهانی روی آورده‌اند (رابینسون، 2020 ب). نایب‌بری‌های وحشیانه به لحاظ سیاسی حالت انفجاری دارند، و به میزانی که نظام سرمایه‌داری به سادگی نتواند این فرآیند را معکوس کند، و یا دوباره نیروی انسانی مازاد را به کارگیرد، برای اداره‌ی جمعیت‌های به بینوایی غلطیده به صورت‌های خشونت‌بار بی‌سابقه‌ای روی می‌آورد (همان‌جا)، بنیاد فراملی جهان دموکراتیک، 2021). با گسترش نارضایی مردمی در سال‌های اخیر، گروه‌های مسلط و دستگاه‌های فراملی نظارت اجتماعی، سرکوب و جنگ را از حبس‌های توده‌ای گرفته تا وجه‌های مرگبار تازه‌ی دستگاه‌های نظارت همه‌جا حاضر دولتی و خصوصی- برای کنترل عصیان بالقوه و بالفعل از سوی کارگران و طبقات مردمی و نیروی انسانی مازاد افزایش داده‌اند. به علاوه، همچنان که سرکوب نظام‌مندتر و فراگیرتر می‌شود، این نظام به انباشت نظامی بیش‌تر وابسته می‌شود، یعنی به اقتصاد جهانی جنگ که بر اساس جنگ‌طلبی سازمان‌یافته‌ی دولتی دائم، نظارت اجتماعی و سرکوب مبتنی است، و اکنون با فن‌آوری‌های جدید دیجیتال پیش می‌رود تا فرصت‌هایی برای سودسازی و حفظ آن بگشاید.

اما گسست‌های روزافزونی درون گروه‌های حاکمه بر سر چگونگی مدیریت بحران و ایجاد ثبات در سرمایه‌داری جهانی وجود دارد. نبرد درونی این مراتب با برپا شدن بلوک تاریخی سرمایه‌داری جهانی در اوج رونق نئولیبرالیسم از دهه‌ی 1990 تا 2008 روبه‌صعود بود و با فروریزی نظام بین‌المللی پس

از جنگ دوم جهانی بارز شد. در سال‌های اخیر عناصر اصلاح‌طلب در میان سرآمدان فراملی اعلام خطری را هشدار داده‌اند که نابرابری‌ها عصیان توده‌ای را تشدید می‌کند. آن‌ها در صدد یافتن راه‌هایی برای اصلاح نظام‌اند (رابینسون، 2018؛ 2020). در پُرفروش‌ترین کتاب، سرمایه در سده بیستم، اقتصاددان فرانسوی توماس پیکتی (2017) به‌نفع مالیات جهانی بر سرمایه و بازتوزیع از طریق اصلاح مالیات تصاعدی استدلال می‌کند. این کتاب جذابیت جهانی را دقیقاً از این رو کسب کرد که تجویزهای آن با دستورکار اصلاح‌طلبانه‌ی شمار روزافزونی از سرآمدان اصلاح‌طلب و دانش‌آموختگان فراملی هم‌گرایی دارد. آن‌ها همانند پیکتی برای اقدامات بازتوزیعی معتدلی فراخوان داده‌اند، مانند افزایش مالیات بر شرکت‌های بزرگ و ثروتمندان، مالیات بر درآمد تصاعدی‌تر، معرفی جدید برنامه‌های رفاه اجتماعی، تنظیمات دولتی شدیدتر برای بازار، سرمایه‌گذاری در بخش عمومی و «سرمایه‌داری سبز».

به‌نظر می‌رسد که اصلاح‌طلبان اکنون امید خود را به‌این امکان بسته‌اند که اقتصاد جهانی بتواند از طریق سرمایه‌گذاری در مقیاس گسترده در زیرساخت‌ها و در «سرمایه‌داری سبز» جان دوباره بیابد که به‌همراه فن‌آوری‌های انقلاب صنعتی چهارم و زیست‌محیطی با تنظیم بازارهای جهانی و بازتوزیع از طریق سیاست‌های مالیاتی امکان‌پذیر گردد. به‌پیروی از رهبری چین در سرمایه‌گذاری انبوه زیرساختی، پرزیدنت جو بایدن، رئیس‌جمهور آمریکا، لایحه‌ی چند تریلیون دلاری مربوط به زیرساخت‌ها را در آغاز دوران ریاست جمهوری خود در 2021 اعلام کرد. این لایحه دربرگیرنده‌ی جایزه‌ی انبوهی برای شرکت‌های عظیم فراملیتی است که بازسازی زیرساخت‌های کشور را مقاطعه می‌گیرند و مناسبات طبقاتی قدرت حاکم را دست‌نخورده باقی خواهند گذاشت. اما برخلاف هدایایی که به‌بانک‌ها ارائه شد که به‌طور عمده وارد چرخه‌های سفته‌بازی و بورس‌بازی گردیدند، این برنامه متضمن فعالیت تولیدی است که می‌تواند تأثیری به‌من‌وار بر سرمایه‌گذاری تولیدی داشته باشد. کشورهای گروه G-7 و مشترک‌المنافع نیز در میانه‌ی سال 2021 به‌دستور عواید مالیاتی فرامرزی پرداخته‌اند که یک حداقل نرخ مالیاتی را شامل می‌شود (روش، 2021). کشورهای گروه 7 و سازمان همکاری اقتصادی و توسعه نیز در اواسط سال 2021 درحال تهیه پیش‌نویس قوانین مالیاتی فرامرزی جدید بودند که شامل حداقل نرخ مالیات می‌شود (روش، 2021). اندیشه‌ی درآمد جهانی پایه به‌طرز چشم‌گیرتری در میان اصلاح‌طلبان و حتی در میان محافظه‌کاران نیز طرفدارانی یافته است.

درحالی‌که سیاست‌های نئولیبرالی همچنان مسلط‌اند، «اجماع واشنگتن» پیرامون آن‌ها از سال 2008 فروریخته است. همچنان‌که گرامشی در اوایل سده‌ی گذشته به‌ما توجه داد، فرمانروایی طبقه‌ی حاکم مستلزم اندیشه‌های طبقاتی حاکم است و این‌که این اندیشه‌ها دست‌بالا را پیدا می‌کنند و تبدیل به‌عقل متعارف در جامعه می‌شوند. برای آن‌که اندیشه و ایدئولوژی به‌نیروی مادی تبدیل شود، یعنی روال سیاسی را شکل دهند، باید تطابق معینی بین این اندیشه‌ها و منافع مادی وجود داشته باشد. ورای پیش‌نهادهای اصلاحی گسترده، تعداد روزافزونی تریبون از سرآمدان و بنیادهای شرکت‌های بزرگ در جستجوی مجموعه‌ی متفاوتی از اندیشه‌ها وجود دارد تا بتواند به‌لحاظ هژمونیک با نئولیبرالیسم رقابت کند و بنیانی نظری در اقتصاد نئوکلاسیک بیابد. یکی از این‌ها بنیاد هیولت Hewlett در گزارش درونی سال 2018 چنین مشاهده کرده است: «اوضاع برای پیدایش الگوواره‌ی اندیشگی نوینی آماده است - شیوه‌ی متفاوتی برای تفکر درباره‌ی اقتصاد سیاسی و شرایطی برای قرارداد اجتماعی نوین سده‌ی بیستم» (گرامر، 2018:2). این گزارش استدلال می‌کند که در دهه‌های اخیر مردود دانستن اقتصاد کنزی به‌سود «راست‌گویی بازار آزاد» به‌خوبی به‌این نظام خدمت کرده است، اما بیش از این پرتوی بر اوضاع در حال تغییر نمی‌افکند. «نابرابری ثروت به‌همراه راکد ماندن درآمد، تهی‌سازی طبقه‌ی متوسط و ناامنی اقتصادی افزایش‌یافته - به‌نوبه‌ی خود یکی از علل عمده، اگر نگوییم تنها علت عمده، برای پیدایش تنش‌های اجتماعی و سیاسی است» (همان‌جا: 16). این گزارش توجه داد که تعداد روزافزونی از این بنیادها، اتاق‌های فکر، تریبون‌های سرآمدان خصوصی و شبه‌دولتی در کارند تا «الگوواره‌ی



سیاسی-اقتصادی را از نئولیبرالیسم تغییر دهند» (همانجا 22-23). دو سال بعد، این بنیاد برنامه‌های 50 میلیون دلاری برای حمایت از توسعه‌ی الگوواره‌ی پسانئولیبرال را اعلام کرد (بنیاد هیولت، 2020). نظام سرمایه‌داری ماهیتاً توسعه‌گر است. چرخه‌های بحران از پس امواج توسعه فرامی‌رسد. در بحران ساختاری پیش از نظام سرمایه‌داری، نظام متحمل دور تازه‌ای از توسعه‌ی گسترش‌یابنده (به سمت بیرون) می‌گردد، یعنی انضمام قلمروهای جدید و جمعیت‌های تازه به آن - از امواج گشایش استعماری در قرن‌های پیشین تا یکپارچه‌سازی در اواخر قرن بیستم و اوایل قرن بیست و یکم و انضمام کشورهای بلوک سوسیالیستی پیشین، چین، هند، رژیم‌های انقلابی جهان سوم و دیگر عرصه‌هایی که در حاشیه‌ی بیرونی این نظام قرار داشتند. قلمروهای بسیار محدود و مردمان اندکی در اطراف و اکناف جهان وجود دارند که هنوز وارد این فرآیند توسعه‌ی گسترش‌یابنده نشده باشند. طبقه‌ی سرمایه‌دار فراملی به‌پشتوانه‌ی دولت‌های اقتدارگرا همچنان گشایش تجاوزکارانه‌ی خود را در این‌گونه مکان‌ها مانند گسترش روستاهای هندوستان ادامه می‌دهد، و اخیراً موج انبوهی از پرولتریزه شدن را شاهدیم که با تهاجم فعالیت‌های اقتصادی کشاورزی با یکی از آخرین دژهای کشاورزی دهقانی خداحافظی می‌کند (سینگ، 2020)، یا منطقه‌ی آمازون جایی که هنوز قطعاتی از حیات روستایی محلی و جوامع ابتدایی در مرحله‌ی پیش از بازار وجود دارد که صرفاً برای بقای خود فعالیت می‌کنند.

در حالی که سرمایه جهانی به‌شبه‌ای بی‌رحمانه توسعه‌ی گسترش‌یابنده‌ی خود را دنبال می‌کند؛ کالایی شدن هرآنچه در عرصه‌های غیرکالایی قرار داشت، مانند نظام‌های سلامت و آموزش، زیرساخت و خدمات عمومی، زمینه‌های عمومی و مناطق حفاظت‌شده‌ی طبیعی، منابع ملی، نیروهای پلیس و نظامی، زندان‌ها و در این اواخر فضا نیز از جمله‌ی این عرصه‌هاست.

لیکن آیا می‌توانیم نوع متفاوتی از توسعه‌ی شدت‌یابنده را مشاهده کنیم که فن‌آوری‌های دیجیتال در آن افزایش شدیدی در بهره‌وری ایجاد کرده و فرصت‌های نوینی را برای انباشت در اقتصاد تولیدی بگشاید، در حالی که اصلاحات تنظیمی و بازتوزیعی، تقاضای جهانی را افزایش دهد؟ دولت سرمایه‌داری در تلاش برای تأمین مشروعیت و تأمین بازتولید نظم اجتماعی به‌طور کلی، می‌تواند و اغلب محدودیت‌هایی را بر سرمایه تحمیل می‌کند یا فرآیند انباشت سرمایه را در جهات معینی می‌راند. امواج پیشین مدرنیزه کردن سرمایه‌داری در پی بحران ساختاری دربرگیرنده‌ی سازش طبقاتی سوسیال دموکراسی و مداخله‌ی دولت برای تنظیم بازار بود. جهانی‌سازی سرمایه‌داری توانایی دولت ملی را برای تصرف مازادها و بازتوزیع را کاهش داده و به سرمایه‌داری بازتوزیعی پایان داد. هر برنامه‌ی اصلاحی محتمل، در این دوران باید دربردارنده‌ی سازوکارهای تنظیم و بازتوزیع فراملی باشد. چنین برنامه‌ای باید جهانی باشد، چون سرمایه می‌تواند از هر حوزه‌ی قضایی ملی که محدودیت‌ها و یا فشارهایی را بر آزادی آن تحمیل کند، بگریزد، و حتی در این کار نهایتاً برضد همان تضادهای درونی سرمایه‌داری برخیزد که الگوی کنزی را در قرن بیستم تضعیف کرد.

فراسوی هم‌آهنگی سیاست فراملی در میان دولت‌ها، قدرت ساختاری که طبقه‌ی سرمایه‌دار فراملی می‌تواند از بالا بر دولت‌ها اعمال کند، مطمئناً اصلاحات را تضعیف می‌کند، مگر این‌که بسیج توده‌ای متقابل قدرت از پایین وجود داشته باشد. تنها این بسیج توده‌ای از پایین است که می‌تواند وزنه‌ی تعادلی برای نظارتی باشد که سرمایه‌ی فراملی و بازار جهانی از بالا بر دولت‌های سرمایه‌داری در اکناف جهان اعمال می‌کند. معاهده‌ی نو [یا قرارداد روزولت] و سوسیال دموکراسی در قرن بیستم در نتیجه‌ی تصادم بین مبارزات توده‌ای از پایین برای تغییر رادیکال و تلاش‌های اصلاح‌طلبان از بالا برای اعمال تغییرات محدودتر در این نظم برای نجات سرمایه‌داری از انقلاب صورت گرفت. آیا اکنون خیزش توده‌ای می‌تواند توازن را به‌سود اصلاحاتی به‌هم بزند که به‌ایجاد هژمونی تجدیدشده‌ی سرمایه‌ی تولیدی بر سرمایه مالی بورس‌باز می‌انجامد و نظام را پایدار می‌سازد؟ نبرد درونی در میان گروه‌های حاکم می‌تواند فرصت‌هایی را برای طبقات مردمی فراهم آورد تا ائتلاف‌های سیاسی گسترده‌ای را برپا دارند. آیا ما به‌سمت دوران نوینی از اصلاحات و پایدارسازی برای گسست انقلابی با سرمایه‌داری، یک دیکتاتوری فاشیستی در

سراسر جهانی، یا فروریزی تمدن جهانی آماده‌ایم. به بیان بیانیه‌ی کمونیستی آیا به‌سوی «ویرانی همگانی طبقات درستی» پیش می‌رویم؟ پاسخ دقیق به این پرسش‌ها را در اختیار ندارم، زیرا آینده به‌مجموعه‌ای از عوامل ذهنی و سیاسی بستگی دارد که پیش‌بینی را، اگر نگوئیم غیرممکن، اما دشوار می‌سازد. تأکید می‌کنیم که سرمایه‌داری به‌عنوان نظامی جهانی انعطاف‌قابل توجهی را نشان داده است، حتی هنگامی که با یک بحران پس از بحرانی دیگر در وجود چند قرن خود مواجه شده، و پس از هر بحران عمده‌ای خود را از نو تجدید کرده است. ابلهانه است که فرض کنیم به‌پایان بازی سرمایه‌داری جهانی رسیده‌ایم. احمقانه است که فرض کنیم در بازی آخر سرمایه‌داری جهانی هستیم. برون‌داد کاملاً به‌مبارزات طبقاتی و بازی‌های سیاسی بستگی دارد.

می‌خواهم یادآوری کنم که حتی چنانچه دوران نوینی از توسعه‌ی دیجیتالی بحران ساختاری را به‌طور موقت به‌سرمایه‌داری جهانی آینده پیش براند، سرمایه‌داری جهانی همچنان بحران‌های اجتماعی بقا و سلامت را برای میلیاردها انسان فرامی‌آورد. در سراسر جهان، 50 درصد از مردم با درآمد روزانه‌ی کمتر از 2 و نیم دلار زندگی می‌کنند، و 80 درصد از انسان‌ها روزانه درآمدی کمتر از 10 دلار دارند. یک نفر از هر سه نفر در این سیاره از نوعی سوءتغذیه در عذاب است، و تقریباً هر شب یک میلیارد انسان سر بی‌شام به‌بالین می‌گذارند، و 2 میلیارد دیگر دچار ناامنی غذایی‌اند. بی‌خانمان‌شدگان جنگ، تغییرات اقلیمی، سرکوب سیاسی، و فروریزی اقتصادی هم‌اکنون گریبانگیر صدها میلیون نفر است. دور تازه‌ای از بازسازی دیجیتالی می‌تواند تغییرات عظیمی در اقتصاد فراهم آورد که برای هدایت دور سودهای روزافزون و رونق برای نظام به‌طور کلی کافی است، در حالی که میلیون‌ها میلیارد‌دها نفر به‌خطر و درماندگی عظیم‌تری فرو می‌نشینند.

به‌دور از سرنگونی این نظام، تنها راه برون‌رفت از بحران اجتماعی برای توده‌ی بشریت، وارونه کردن نابرابری‌های در حال صعود است، از طریق بازتوزیع رادیکال ثروت و قدرت به‌سوی پایین. چالش برای مبارزات رهایی‌بخش به‌چگونگی ترجمه‌ی عصیان توده‌ای و تبدیل آن به‌برنامه‌ای دارد که می‌تواند قدرت سرمایه جهانی را به‌چالش بگیرد و چنین بازتوزیع رادیکالی را فرآورد. تاکنون عصیان جهانی به‌گونه‌ای ناهموار گسترش یافته و با چالش‌های بسیاری روبرو شده است، از جمله تکه‌تکه شدن و به‌طور عمده فقدان ایدئولوژی چپ منسجم و چشم‌انداز برنامه‌ی گشتاری و رای مطالبات آنی. علاوه بر این، تعدادی از این مبارزات دچار موانع جدی شده‌اند، مانند جنبش طبقه‌ی کارگر یونان و به‌شیوه‌ای تراژیک «بهار عربی». چگونه می‌توان از پایین با طبقه‌ی سرمایه‌دار فراملی و حاکمیت بی‌رحمانه‌ی روبه‌افزایش آن مواجه شد؟ چه نوع گشتاری ماندنی است، و چگونه می‌توان به‌آن دست یافت؟ هرگونه گسستی از سرمایه‌داری جهانی باید از طریق تلاش‌هایی برای فرآوردن اصلاحات یا طبیعت رادیکال‌تری از اصلاحات از بالا به‌پیش رانده شود. «معاهده‌ی نوین سبز»، فراخوانی که نخست از سوی ایالات متحده آمریکا پیش‌نهاد شد، حاکی از تلفیق سیاست‌های سبز فراگیر است، از جمله پایان دادن به‌سوخ‌های فسیلی به‌همراه رفاه اجتماعی و اقتصاد حمایت از کارگر که متضمن فرصت‌های استخدامی انبوه در انرژی سبز و فن‌آوری‌های دیگر باشد (چامسکی و پولین، 2020). این‌گونه معاهده‌ی جدید سبز جهانی، خواه نام‌اش همین باشد یا نه، می‌تواند به‌ازبین بردن رکود اقتصادی کمک کند، در حالی که به‌طور هم‌زمان اضطراب‌های اقلیمی را پاسخ‌گو باشد و شرایط مناسب‌تری برای انباشت نیروهای ضد‌هژمونیک فراهم آورد. اما «معاهده‌ی سبز جدید جهانی» کافی نیست. اگر قرار است که زندگی انسان بقا یابد، سرمایه‌داری جهانی نهایتاً باید سرنگون شود و جای خود را به‌سوسیالیسم زیست‌بوم‌شناختی بدهد.

## پانوشت‌ها:

[1] دوران، Durand رشد سرمایه‌ی خیالی را به‌صورت اعتبار به‌بخش خصوصی غیرمالی، بدهی عمومی و بازار بورس مشاهده می‌کند. او می‌گوید: «صورت‌های اساسی مختلف سرمایه خیالی ترکیب می‌شوند تا روی هم‌رفته این مقوله در سراسر دوره‌ی مورد نظر گسترش یابد، از جمله پس از بحران 2008. به‌عبارت دیگر، طی 3 دهه‌ی گذشته، مقدار

ارزش تأیید شده در فرآیندهای ارزش‌گذاری قابل پیش‌بینی آینده، به‌طور پیوسته نسبت به‌مقدار ثروت واقعی ایجاد شده، افزایش یافته است (دوران، 2017: 65).

[2] این داده‌ها از مارکر اسکرین است که در این سایت، در 10 ژوئن 2021، قابل دسترسی است:

<https://www.marketscreener.com/quote/stock/BLACKROCK-INC-11862/company>

[3] نگاه کنید به‌مثلاً، ولینگتون در ویکی‌پدیا:

[https://en.wikipedia.org/wiki/Wellington\\_Management\\_Company](https://en.wikipedia.org/wiki/Wellington_Management_Company)

[4] سابقه‌ی تاریخی برای چنین محدودکردن‌هایی وجود دارد. فرناند پرودل توجه کرد که توسعه‌ی سرمایه‌داری مالی در اروپا از 1830 تا 1860 نهایتاً به‌شتاب‌دهی تولید صنعتی رهنمون شد. رودولف هیلفردینگ استدلال مشابهی را در تحلیل خود از این‌که چگونه سرمایه مالی توسعه صنعتی آلمان را در اواخر قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم به‌راه انداخت، ارائه کرده است. همچنان که دوران آن را مورد بحث قرار داده است (4 و 5: 2017).

[5] متون روزافزونی درباره‌ی فن‌آوری‌های جدید و تجدیدساختار فراهم می‌آید. در میان دیگر آثار، از جمله نگاه کنید به: برینیولفسون Brynjolfsson و مک‌افی McAfee (2014)؛ فورد Ford (2015)؛ شواب Schwab (2016)؛ سرنیسک Srnicek (2016)؛ امور خارجی (بدون تاریخ)؛ همایش تجارت و توسعه سازمان ملل (2019)؛ زوبوف Zuboff (2019). همچنین به‌رابینسون (2020 الف، 2022 در دست انتشار) نگاه کنید که بحث گسترده‌تر من درباره دیجیتال‌سازی کردن و تجدید ساختار سرمایه‌داری جهانی است که بحث درباره آن در اینجا به‌درازا می‌کشد.

[6] برای منابع چندگانه داده‌ها در این بند نگاه کنید به (رابینسون 2020 الف، 2022 که در دست انتشار است).

[7] میانگین رشد برون‌داد سالانه‌ی هرکارگر در ایالات متحده بین سال‌های 1891 و 1972، 2/03 درصد بود. این برون‌داد سالانه بین سال‌های 1972 و 1996 فقط 1/4 درصد و بین 2004 و 2012، 1/3 درصد بوده است. گرچه بین سال‌های 1996 و 2004 به‌سطوح تاریخی قابل توجهی دست یافت، این تقریباً متناسب با دورانی است که طی آن خدمات و صنعت کامپیوتری می‌شود. نگاه کنید به‌مارین (بدون تاریخ، صفحه‌های 117 و 118).

[8] معمولاً از ویکی‌پدیا نقل نمی‌کنم، اما یک مدخل است که جامع‌ترین سیاهه‌ی اعتراضات عمده در سده‌ی بیستم را به‌همراه پیوند مربوطه با اصل یا منابع دیگر ارائه کرده است.

[https://en.wikipedia.org/wiki/List\\_of\\_protests\\_in\\_the\\_21st\\_century](https://en.wikipedia.org/wiki/List_of_protests_in_the_21st_century)

[9] برای بررسی و بحث درباره‌ی عصیان جهانی و چالش‌هایی که با آن روبرو می‌شود، به‌مقاله‌ی رابینسون ۲۰۲۲ در دست انتشار مراجعه کنید.

## References

Brynjolfsson, Erik and McAfee, Andrew (2014), *The Second Machine Age: work, Progress, and Prosperity in a Time of Brilliant Technologies*, New York: W.W. Norton.

Carnegie Endowment for International Piece, «Global Protest Tracker». Accessed on 19 January, 2021. Available in: <https://carnegieendowment.org/publications/interactive/protest-tracker>  
The tracker is interactive and regularly updated.

CBInsights, Research Brief (2019), «Where Top US Banks are Betting on Fintech». 20 August 2019, accessed on 18 July 2020. Available in:

<https://www.cbinsights.com/research/fintech-investments-top-us-banks/>

Chomsky, Noam and Pollin, Robert (2020), *Climate Crisis and the Global Green New Deal: The Political Economy of Saving the Planet*, London: Verso. Clelland, Donald, A. (2014), «The Core of Apple: Degrees of Monopoly and Dark Value in Global Commodity Chains», *Journal of World-Systems Research*, 20 (1), 82-111.

Cox, Ronald W. (2013), «Transnational Capital and the Politics of Global Supply Chains», *Class, Race, and Corporate Power*, 1 (1).

\_\_\_\_\_ (2019), «The Crisis of Capitalism Through Global Value Chains», *Class, Race and Corporate Power*, 7 (1).

Durand, Cédric (2017), *Fictitious Capital: How Finance is Appropriating Our Future*, London: Verso.

Faulkner, Neil, and Hearse, Phil (2021), «Value and Surplus Through a Neoliberal Lens: Notes Towards a New Understanding of Marxist Economics». Anti-Capitalist Resistance, January 2021, accessed on 6 May 2021. Available in:

[Value and Surplus through a Neoliberal Lens: notes towards a new understanding of Marxist economics – Anticapitalist Resistance](#)

Federal Reserve Bank of St. Louis, *Economic Research*, «Private Fixed Investment in Information Processing Equipment and Software». See continuously updated data in graph, U.S. Bureau of Economic Analysis, accessed on 18 July 2020. Available in:

<https://fred.stlouisfed.org/series/A679RC1Q027SBEA>

Ford, Martin (2015), *The Rise of the Robots*, New York: Basic Books.

*Foreign Affairs*, *The Fourth Industrial Revolution: A Davos Reader*, published by *Foreign Affairs*, no specific editor, no indicated place or year of publication. The book is a collection of essays previously published in *Foreign Affairs* that appear to have been written in the 2010s.

General Accounting Office (GAO) (2011), «Federal Reserve System: Opportunities Exist to Strengthen Policies and Processes for Managing Emergency Assistance», GAO-11-696, July 2011, Washington, D.C.

Gereffi, Gary and Korzeniewicz, Miguel (1993), *Commodity Chains and Global Capitalism*, New York: Praeger.

Hermeto, João Romeiro (2021), «Social Transformation in a Time of Social Disruption», *Dilemas: Revista de Estudos de Conflito e Controle Social*, 14 (1), 219-242.

Hewlett Foundation (2020), «Hewlett Foundation Announces New, Five-Year \$50 Million Economy and Society Initiative to Support Growing Movement to Replace Neoliberalism», Hewlett Foundation press release, 8 December 2020. Accessed on 10 June 2021. Available in:

[Hewlett Foundation announces new, five-year \\$50 million Economy and Society Initiative to support growing movement to replace neoliberalism](#)

International Monetary Fund (IMF) (2009), «Fiscal Implications of the Global Economic and Financial Crisis», IMF Staff Position Note, 9 June 2009, SPN/09/1 3, Table 2.1, pp. 7. Accessed on 9 May 2021. Available in:

<https://www.imf.org/en/Publications/IMF-Staff-Position-otes/Issues/2016/12/31/Fiscal-Implications-of-the-Global-Economic-and-Financial-Crisis-22987>

\_\_\_\_\_ (2021), «Policy Responses to COVID19», April 2021. Accessed on 3 May 2020. Available in:

<https://www.imf.org/en/Topics/imf-and-covid19/Policy-Responses-to-COVID-19>

John, Mark (2020), «Capitalism Seen Doing ‘More Harm than Good’ in Global Survey» *Reuters*, 19 January 2020, accessed on 15 May 2021. Available in:

<https://www.reuters.com/article/us-davos-meeting-trust/capitalism-seen-doing-more-harm-than-good-in-global-survey-idUSKBN1ZJ0CW>

Kauffman, Duncan; Lin, Diaan-Yi; Sneader, Kevin; Tonby, Oliver and Woetzel, Jonathan (2016), «Overcoming Global Turbulence to Reawaken Economic Growth», McKinsey&Company, September 2016. Accessed on 10 June 2021. Available in:

<https://www.mckinsey.com/featured-insights/employment-and-growth/overcoming-global-turbulence-to-reawaken-economic-growth>

Kramer, Larry (2018), «Beyond Neoliberalism: Rethinking Political Economy», Hewlett Foundation (internal memorandum), 26 April 2018. Accessed on 10 June 2021. Available in:

<https://hewlett.org/library/beyond-neoliberalism-rethinking-political-economy>

Krippner, Greta, R. (2012), *Capitalizing on Crisis: The Political Origins of the Rise of Finance*, Cambridge, MA: Harvard University Press.

International Labor Organization (2019), «The Challenge of Job Recovery; World Employment and Social Outlook: Trends 2019», United Nations, Geneva. Maher, Stephen and Aquanno, Scott M. (2021), «The New Finance Capital: Corporate Governance, Financial Power and the State», *Critical Sociology*, on-line edition, 2021. Available in:

<https://journals.sagepub.com/doi/full/10.1177/0896920521994170>

Maki, Sydney (2021), «World's \$281 Trillion Debt Pile is Set to Rise Again in 2021» Bloomberg, 17 February 2021, accessed on 30 April 2021. Available in:

<https://www.bloomberg.com/news/articles/2021-02-17/global-debt-hits-all-time-high-as-pandemic-boosts-spending-need>

Marazzi, Christian (2011), *The Violence of Financial Capital*, Edizioni Casagrande, Bellinzona, Switzerland.

Marazzi, Christian (2011), *The Violence of Financial Capital*, Edizioni Casagrande, Bellinzona, Switzerland.

Marois, Thomas (2017), «TiSA and the Threat to Public Banks», 21 April 2017, *Transnational Institute*, accessed on 18 July 2020. Available in:

<https://www.tni.org/en/publication/tisa-and-the-threat-to-public-banks>

Maverick, J.B. (2018), «How Big is the Derivatives Market», *Investopedia*, 22 January 2018, accessed on 31 March 2020. Available in:

<https://www.investopedia.com/ask/answers/052715/how-big-derivatives-market.asp>

Oxfam (London) (2015), *Wealth: Having it all and Wanting More*, on line report accessed on 31 March 2021. Available in the Oxfam website:

<http://policypractice.oxfam.org.uk/publications/wealth-having-it-all-and-wanting-more-338125>

Perez, Carlota (2003), *Technological Revolutions and Finance Capital: The Dynamics of Bubbles and Golden Ages*, Northampton, MA: Edward Elgar. Phillips, Peter (2018), *Giants: The Global Power Elite*, Seven Stories Press, New York.

Piketty, Thomas (2017), *Capital in the Twenty-First Century*, Cambridge: Harvard University Press.

Pirns, Nomi (2019), *Collusion*, New York: Bold Type Books.

Reiff, Nathan, «How BlackRock Makes Money», *Investopedia*, 27 February 2021. Accessed on 5 May 2021. Available in:

<https://www.investopedia.com/articles/markets/012616/how-blackrock-makes-money.asp>

\_\_\_\_\_ «Top Apple Shareholders», *Investopedia*, 6 February 2021. Accessed on 4 May 2021. Available in:

<https://www.investopedia.com/articles/markets/120115/top-5-apple-shareholders.asp>

Robinson, William, I. (2004), *A Theory of Global Capitalism*, Baltimore: Johns Hopkins University Press.

\_\_\_\_\_ (2014), *Latin America and Global Capitalism*, Baltimore: Johns Hopkins University Press.

\_\_\_\_\_ (2014), *Global Capitalism and the Crisis of Humanity*, New York: Cambridge University Press.

\_\_\_\_\_ (2017), «Debate on the New Global Capitalism: Transnational Capitalist Class, Transnational State Apparatuses, and Global Crisis», *International Critical Thought*, 7 (2), 171-189.

\_\_\_\_\_ (2018), «Capitalism in the Twenty-First Century: Global Inequality, Piketty, and the Transnational Capitalist Class», in Lauren Longman and David A. Smith (eds.), *Twenty-First Century Inequality and Capitalism: Piketty, Marx and Beyond*, Boston: Brill.

\_\_\_\_\_ (2019), «Global Capitalist Crisis and Twenty-First Century Fascism: Beyond the Trump Hype», *Science and Society*, 83(2), 481-509.

\_\_\_\_\_ (2020a) «Global Capitalism Post-Pandemic», *Race & Class*, 62(2), 3-13.

\_\_\_\_\_ (2020b), *The Global Police State*, Pluto, London.

\_\_\_\_\_. *Global Civil War: Repression and Rebellion in the Post-Pandemic World* (Oakland: PM Press, in press, scheduled for 2022).

Robinson, William, I. and Sprague, Jeb (2018), «The Transnational Capitalist Class», in Juergensmeyer, Mark; Sassen, Saskia and Steger, Manfred eds. *Oxford Handbook of Global Studies*, New York: Oxford University Press.

Rushe, Dominic (2021), «Janet Yellen Calls for Global Minimum Corporate Tax Rate», *The Guardian*, 5 April 2021, accessed on 17 May 2021. Available in: <https://www.theguardian.com/business/2021/apr/05/janet-yellen-global-minimum-corporate-tax-rate>

Schwab, Klaus (2016), *The Fourth Industrial Revolution*, World Economic Forum, Geneva.

Schwab, Klaus and Malleret, Thierry (2020), *Covid-19: The Great Reset*, Forum Publishing, Geneva.

Singh, Pritam (2020), «BJP's Farming Policies: Deepening Agrobusiness Capitalism and Centralization», *Economic and Political Weekly*, 55 (41), 14-17.

Srnicek, Nick (2016), *Platform Capitalism*, London: Polity Press.

Tabb, William K. (2012), *The Restructuring of Capitalism in Our Time*, New York: Columbia University Press.

*The Economist* (26 May 2016), «The Problem with Profits», accessed on 31 March 2021. Available in:

<https://www.economist.com/leaders/2016/03/26/the-problem-with-profits>

\_\_\_\_\_. (26 January 2019), «The Global List.».

\_\_\_\_\_. (4 April 2020), «Corporate Bail-Outs: Bottomless Pit, Inc.».

\_\_\_\_\_. (16 May 2020), «Hanging Together.».

Toussaint, Eric (2020), «No, The Coronavirus is not Responsible for the Fall in Stock Prices», *MR Online*, 4 March. Accessed on 31 March 2021. Available in:

<https://mronline.org/2020/03/04/no-the-coronavirus-is-not-responsible-for-the-fall-of-stock-prices>.

Transnational Institute (TNI) (2021), «State of Power 2021», (Amsterdam: TNI, 16 May). Accessed on 1 June 2021. Available in:

<https://www.tni.org/en/publication/state-of-power-2021>

United Nations Conference on Trade and Development (UNCTAD) (2019), *Digital Economy Report 2019*, UNCTAD, Geneva.

Wallerstein, Immanuel (1983), *Historical Capitalism*, London: Verso.

Wolf, Marin, «Same as It Ever Was: Why the Techno-Optimists are Wrong», in *The Fourth Industrial Revolution: A Davos Reader* (Davos: Foreign Affairs, un dated but contents suggests a mid 2010s publication date).

Zuboff, Shoshona (2019), *The Age of Surveillance Capitalism: The Fight for a Human Future at the New Frontier of Power*, New York: Public Affairs.